







بسم الله الرحمن الرحیم

من گمان نخواهم دید در عالم تمام کرۀ عاجزم از گفتن در خلق

از شنیدنش تنزّلات محروسه و امراض مزمنه در این

ریاست بی حرکت آناً فآناً عارض دولت ایران میشود

بقاطبهٔ اهالی ممالک محروسه وعده میدهد وقوع یک امر

عظیم را

عظیم را که احدی از آحاد خلق را نشنیده از الآن آتش آن تشفّی نماید

رسم عدل و انصاف همه جا مستحسن و فواید آن که آتش

خلق خیزد و اهالی ممالک و سلطنت می دولت است ظاهر و هویداست

در ایران این رسم متروک شده و بجای آن آتش‌ها از ظلم

و بدعت روشن است و شراره‌های این آتش تمربه

بالا گرفته و در همه جای دنیا پیداست و نزدیک است

هنگامهٔ بزرگی گرم شود یعنی در طبیعت محروری مزاجان

ایرانی مرضی تولید کند که علاج آن از قوه طبیب‌های ایرانی

خارج باشد آثار مرض از همین تشریح خود که در اعضای رئیسه

دولت پیرا شده است انبساط خواهد شد

خستگی خاطر منظور نیست پادشاه آن امید را از مردم سلب کرده

چه هر وقت به شبهه رو میداد یا شده در بعضی از اعمال بهم رسید

بسبب عزیمت منقله و قوهٔ متعقله و حسن رای پادشاه پناه میبرد

خستگی قناعت او به تازگی واقع شد آبرا او در دهن

خستگی بنده در حضور سکه سلوک ظلم کنندگان با پادشاه

این بش باب بر مردم چه خواهد بود

چند نفر صیاد وحشی بخصال شاه شکار قلب پادشاه را

طوری صید ارادهٔ در رأی خود گردانیده اند به دقیقه نمی گذارند

فاطر

قناعت شاه در آن ایام خسته شده

خاطر او را از سیاحت صحرا و کوه و گشتن حیوانات

تسبیح کوه فارغ نمود منتظرند به شومی این عمل قطعی موجب

قطع نسل و گاهی عیش و شوریدگی بخت است اگر خود را

خوب ظاهر کند اگر بالفرض به خبر در جای مبارک

تصادف کند به یا حاضر بودن اسباب حرکه باشد

و دیگری حاصل شدن یک مستیار عمده به قلبی متصعداب

همین صیادان آن اعتبار به تحریر آمدی است

بدو منت عیب کارهای به معایر مصلحت جهانبانی

و مخالف سلیقهٔ جمهور است بپرده پوشی و اغماض

این اشخاص از نظر پادشاه برخواسته و اتفاقات
بدیهی الصدور باشتباه کاری دست آن گروه در لباس های
حسنه جلوه می کند طبع ملوکانه را از مرکز سلطنت
و مهمات جاری و عقد امور دولت بمرتبه متنفر کرده بنهضت موکب
همایون در نهایت شوق و جاهایست و ممالک دولت حکایات سیر و الزام
که این صحرا و انزوا با مردان ولایات ایران طالبان را از اشعه آتش
یک عهد و علاقه باطنی است که هر وقت سراچه آسایش شاه را در مرکز سلطنت
طولانی دیده اند با همه گردنی آستانه پادشاه هر اخوانی بخوابی بیرون آمده حرکت
میدهند تا امور سلطنت و ملکداری الغرض در خواب خرگوشی غافل شهزاده آن

ازهم بگسلد چیزی منتظم قدیم حقوق باست علایق و مهمات چند روزه سرحد ابا سنت
از آن بالا تر نیست باین کار هم انگشتی تیر سانیده بی‌نظم کنند
این داد و دادن پادشاه و سکوت او چون از حد خود گذشته
مردم را بوحشت انداخته است که خدا نکرده وجود مبارک پادشاه
مسحور و گرفتار جادو شده و طایفه از ارباب حقوق نعمت
بقرائت ادعیه های ابطال السحر مراد است و این از مقصودات
وحشت ایشان این است که رایت کلیه خود را
بصورت جاهلانه ایشان میدهد مثل اینکه علی الغفله باشد
از راه الوند از آسیا بیرون بیاید برای خندانیدن مردم

مجللات پادشاه را با طراف و اکناف
حرکت میدهد و اگر لازمه
حرکت نمود رایت کلیه
لفظ نیمه تمام مهمل داد برای
امر طلسمی

رایت کلیه مراد بیرق دولتی
سلطنت ممالک است

استحق پادشاه صورت سلطنت را بنیک صنیعه نا صافی بجای داده

چکس پراین هیچ صدور نیست و از جهانیان بالطافت طبع

شوره نو حی تر شیح است که جز خس و خار چیزی از آن نمیرود

جلوس رئیس کل با شب کلاه و پوستین بر روی صندلی

از هر رفیقان میکند ما ایمردم از نرخ چه میخواهید هیچ امری از من

متمشی نیست جز اخذ بر خدمت دیگر بهیچ معنی و استغنای جبلی

و استغنای ورزی غیر پولی از والد مرحومم نزد مردم بعنوان

قرض الحسن است جمع آوری کنم و زحمت راحتی برم

و دوران اثنا چشم براه و گوش برآواز است که از خبر

پدر آقازاده امام حسن بوده

ناخوشی

ناخوشی یکی از محترمین دولت که بلا عوض است به ملا وارث

خاطر وحدت طلب خود را آسوده نماید و از مواجب و مرسوم اجزای مجموع بنجم

مهمات او هنوز معلوم نیست مبلغی بمداخل کشند

در اطراف صندلی او گلدسته از متملقین چرب زبان

و رندان عالم سوز همصلحت پیشه معروف قند از قبیل حاجی سعد الدوله

و امثال آن متبرک کرده ایستاده اند فواید فقه طهماسب میرزا

و فتح فرما میرزا و فتق فیروز میرزا از علمای کار دیده هم بسته اند

بحسن کفایت الکفی الکفات رایج مینمایند و دسته ای هم

از منشیان دست آموز خود آن جمع کرده و قلمی ترغیب نموده اند

۱ اسم حاجی سعد الدوله قنسول بحلب است

۲ طهماسب میرزا که بدو فرقه نوشته نبقه مؤید میرزا قسمت

به مدت مرز و خرابی آذربایجان و تمامی کردستان و بعضی نقاط
قشون ایران فراهم منصب و علاوه مواجب ایشان
و خلعت نیز رسومی بگیرند و در هر قضیه خواه نفع دولت
یا ضرر دولت ایشان بمداخل خود رسیده باشند پادشاه
با همه صبر و بردباری متغیر شده متحیر میماند اگر وقتی کسی مصدر
خدمتی شود تکلیف چیست و بکدام عطیه ترکی باید او را ممتاز
دارد با این تغییر دیگر مجبور میشود بمتابعت ترس کسی که در تابع او
تهییج خاطر پادشاه آنچه شنیده ام مصروف تدبیر مردم
و ترک رزایل و ترویج رسوم ادبیت و انسانیت دارند که

اسباب

اسباب بطالت و ضایع شدن وقت و نتیجه عقلا ندارد
اعراض دارند سببش اینست که اسلام عام را در تعقیب عوام شکوه سلطنت
عجم است بتقلید قائلند و آن اساتید بهای طولانی را از مورث
سهمت و بطالت آشکار بود و برتری و شیوه این شخص یا لقب
درویشی و خاکساری و قلندری و ترک و تجرید بهمین اسلام و قیام و قعود
بهای استعدادی از دست او اسلام پادشاه در حضور خود علی الاستمرار
منعقد میخواهد ظهور این حالات را هیچ خبر جمعی نماید گردد مگر معنی لغت
سلیقه و میل پادشاه چنانچه در ترک عهود امانات همین لغت
از او ظهور یافت   در تقدیم اوامر ملوکانه

آنچه مانع دخل اوست تسلیم صرف و سکوت محض است چه به فرمان

یزدان چه به فرمان شاه و هرچه مانع دخل او است اگر همه در سر

دیناری باشد با تمام عادات ظاهری و خفی و سکوت که تا زبان نطق

انقضا ایستادگی میکند تا حکم همگنان را باطل و عاطل کند این نحو

سلوک او مردم اهل ایران را از دولت قربانیه منصرف کرده

و از سلطنت بیزار و متنفر ساخته   نقمه مؤید الدوله

و تقریضا میکند گاهی از هر علاقه کاری در ریاست کلیه را از وجود حضرت

ولیعهد و لحوق بی بهره و اتصالات ولی الیمین را با ولیعهد پنهانی

پنهانی محکم کند این طمعهایی که از خصایص صفات مردم کوتاه بین

حق

حق ناشناس است ریاست کلیه را از وجود مؤید الدوله خان

خانی که مرا از آذربایجان پیش پشت درویش و آذربایجان استقلال خواسته

به روس و عثمانی پیش از این طلب کنند مؤید الدوله را از آذربایجان

بیرون راند   با این گفته‌ها که از او کارگذاریها

این مرد ممالک محروسه را و آورده خود را ای دولت او

حکمی را از روی او تعبیه برکرد و قلب آقا هنوز از قهر با حضرت

عباس العظیم نایب نشسته و آن چه تعلیم را از هر آن علاقه را که در جهد

بر وجه ظهور میرسد هر از یک آن در حق رؤسای ملت مرحمت

دولت‌های بزرگ با قوه مالیه و حربیه که از نظر تشان

عملیات بیست هر گاه رؤیتی در بین مردم قوه ضعفی پدیدار شود تقویهٔ عملیات

خصم را جواب بگویند و بهمین سبب دقیقه‌ای از ادای حق احترام او را

نسبت بعملیات نامرئی مهمله الذکر بی احترامی در از ریاست کلیه

ایران نسبت بعملیات مشهوده بایست مصلحت مخصوصی باید کرد

طبقات مردم ایران در این ایام فترت

که از ریاست کلیه بوی فقر و درویشی می‌آید در دورهٔ خلافت قهاله

هر طبقه تابع یک عقیدهٔ عالی شده‌اند شخص ریاست کلیه خود را

از اوتاد روی زمین شمرده‌اند و از ابدال ملک یقین می‌سپارد

بر یکی مقیم و منبع هر نشئه استکبار و نخوت را کلاه ریاست [illegible]

داکر

هر گاه پادشاه او را برای امری فوق العاده احضار کند آنها را جواب میگوید

و بهیچوجه اعتنا ندارد و این شاهکاریست که از استغنای مقام او

تولید شده اقطاب و اوتاد و ارشاد کرده و او را استعداد

در اوایل حالی که جناب آقا لا بشرط داشت از خلوات

مجلس ایشان پا کشیدند و حرفی از تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب

و تهذیب خلق بمیان نمی‌آمد همین پریشان آقا بالا رفت و [illegible] او

بشرط لا و تکلیات اربعهٔ آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی

آقا ظهور کامل پیدا همراه آن از همراهی با زمان نزهه معراج

آقا مقدمهٔ استدراج ایشان بود

شرار اقران بشیمی

خورشید درجه خلعت کرامت پوشیده و بموجب قرب
دائمی وصلت و مصاحبت است باقی با اسرار آتشی و خاموشی و جلوه آن
عالم انفعال نه همچنان آهن طبیعت شان سرد است و سر شان
از سنگ خاره بیشتر نیست زهره مرا نه که قدم پیشتر روند شعاع
خور تابان سرتاسر جهان فرو گرفت کرم شب تاب
تاب شهود ندارد و گرد آن است گویا من نیستم
کفات دین و هدات حق و یقین یا بیان اسلام و علمای
اعلام قیام ایشان بر طریق انبیا است و قوام آنها
با پاسداری ملت غرا در ادای تکالیف الهیه و ضمانه سراج

و ارائه

و ارائه منهاج قاصرند و با اقتضای مصلحت وقت برای ازمنه خود
تکلیف تازه ایجاد کرده لهذا هیچ نمیدانند اگر در دفع ظلم و بدعت
جدیده و ضرر آن ملت و دولت ایران میرزا حسن و خلق را
ناچار کنند و برای اموال و اولاد خود سعی تهیه حیات
اختیار کنند حرف خیری نگویند قادر حل المسائل از ارادات
ایشان عاجز است معاذیر که در صدور علمیه ایشان بنظر می آید
هیچ یک در نظر اهل تحقیق پسندیده نیست مگر بگوییم
هنوز موجبات رغم و حسد و آتش این خصلت در میان
این طایفه مشتعل و فروزان است و در معنی المؤمنون

اخوّت رخنه‌ها رسیده برادران دینی را باین درجه
بایکدیگر در مقام نفاق و نخوتند اگر یک
شریعتمدار ملت رئیست در اطفاء نایرهٔ نفاق
و تمهید موجبات وفاق دامنی بکمر زند و اسباب اصلاح
ذات البین شود مریدان از حفظ نظام شریعت و مصلحت
شخصی و ادعای عصمت و نفی نیت و امید دارد و حکم
کفر این یکنفر مصلح را از هر گونه فرضها در ملک میکنند و آن بیچاره
تا قیامت مرده و فریقین است این زخم و جرح
بالفعل در طبع رؤسای ملت بمرتبه رسوخ نشده ضرر آن

بهمه

بهمهٔ نفوس و جمیع معاملات میرسد
احکام ملّی و حقوقی از اعتبار ساقط یک حکم در دست یکی صحیح
و ناسخ آن در دست مدعی او باشد این بحث رشتهٔ
غفلت له میرود در نسخه جات اطبا نیز ناسخ و منسوخ
بهم رسیده اگر طبیبی ببیند مریضی بمداوای یکی از ایشان تن داد
مقرون بصحت نیست باستعمال دواهای متضاده نسخه منسوخه
و هلاکت بیمار مانع است باستعمال طبیب دیگر اصدق
حذاقت او با این نفاق در رؤسای ملت بهم رسیده
و نفی نیت مریدین یکی ملاّیان با دیگری ملت اتقاء از قرنها

مراد از علمای حالیه حاجی ملا علی کنی و
آقا سید صادق طباطبائی و آقا سید
عبدالله بهبهانی است.

منصرف شود اگر بالفرض منصرف شود از کار در این دفعه

قریب ده روز باز با رفقاء خود قرار نمیدهد

همین نفاق و نفسانیت سبب تفریق و اشرار در سه درجه

استقرار داده رتبهٔ اولی را مقتضیات علم و حلم و وقار یا حفظ

ضیاع و عقار از همه کار باز داشته زبانشان در کام است

و ذو الفقار عالم در نیام شریعت الهی و پس حمله نمیکنند بکسی

اگر مظلومی بمظلومیت و مرحمتیت ایشان ملتجی شود چاره فوری

نخواهد چون ثمرات وجود خود را در غایت خفا میشمند

لاجرم متظلم را بظهور حضرت صاحب علیه السلام تسلیت میدهند

اشاره بیکی از روحانیت

مقصود حاج ملا علی کنی است که صاحب ضیاع و عقارات

فواید

فواید رتبهٔ اولی بالعیان مفقود است که از آن سید جمارانی

و ملای جدیدی در معاملات شرعیه مردم انکار میرسد و دیگر

نمی‌ید قبلتهما عن ضرورة   و کان رجائی قطعها لدا ملکن

رتبهٔ ثانیه را هم احتیاط چندی مانع بوده

از بست کردن عنان عوام وحشت داشته‌اند مبادا

فتنه حادث شود که از دفع آن عاجز باشند ولی حالا

در شدائد ظلم و بدبختی اسباب شکایت و نفرت همه

خلق شده از ترغیب عوام مضایقت نیاز

رتبهٔ ثالثه در قوس صعود دارالقدرت جسمانی طی کرده‌اند

اشارات که او سعادت را تو
در اگر دست دهد قطع کند باشد
(برترا اضیع)

نه بروحانیّت علم و عدالت شرع کتب غرائبه مسطوره

ولکن با قواها هر یک منبر و محرابی را تصاحب کرده و بدان اجازه

و علم بمرافعهٔ شرعیّه اقدام و اتّخاذ محرر و کاتب در دکاکین شان

میرود هزار حکمت و ذلک الکتاب می نویسند و حاضر نیز

در هر چه با ارادهٔ مریدین بگذرد بمقام فعلیّت رسانند از جانبی

صدای بلند شود شبیه سبب که از سمت بر خیزد تا بخیزد اصحاب

میریزند و نعرهٔ وادیناه و واملّتاه بلند میکنند حجّة مسکه

از درجهٔ ثالثه صادر میشود از احکام درجهٔ اوّل و ثانی انتقادات

زیرا در اجرای حکم حق تا بهمه جا همراه اوباش بلد در جامعهٔ شهر

در این طبقهٔ علم و ترتیب و تکلم سینه زن و دسته گیر ازند

و امید واری هر مردم اوباش و همکاره جز از این درجه علما و ارازل

از درجهٔ اوّلی و ثانی برازند

عادات حاضرهٔ ایران طبایع و قلوب اهالی داخل

و خارجه را از ملّت اسلام متنفّر کرده و اعتقادات آنها این شده

که ظلم و تعدّی در جزو شکنجه و اعدام النفوس و در ارای تقصیر

یکنفر جمعی را تا رواج کردن و مردم را مبتلا بسب از درجهٔ اعتبار

و رتبه انداختن و رسوای خاص و عام کردن و همه حقوق ملّتی

و حرکتی را باغراض نفسانیه و رشوه و تعارف ضایع و مهمل گذاشتن

[illegible]

۱۵/۴/۱۵

ازار صدمات ملت اسلام است و این حالت ملت را

حالت وحشی ساخته‌اند و وحشی‌تر خواهد کرد

فقرا و ضعفای ایران در بار حکومت بیشتر بر آنها وارد است

از ذلالت فریاد میکنند و زبان حال از رعایت کلیه

عیب پسندند در تعدیات حکام که آخر سال تفاوت عمل

موسوم میشود بگم کیست با این عدل و انصاف پادشاه در همه جا

فرامین سرخط مینویسند تخطی حکام از چه بابت است رعایت

کلیه جوابات مینمایند که هر فقرا و ضعفا خود جواب مینمایند که به سلطنت

رعایت کلیه علامت رضایت و نیمه ظلم و بد رعیت

و خرابی مبنی بر اجازه اوست و ما دیده‌ایم در آخر سال

حکام و مباشرین همین تغییرات را در کمال جرئت باسم تخفیف

و تفاوت عمل خود رئیس کل قلمداد میکنند و در عوض اینکه

تهدید کنند چرا از فرمان پادشاه تخلف کرده‌اند و عدل پادشاهی را

بظلم مبدل نموده‌اند با آنها نوازش میکند و حکومت معتبرتر به آنها میسپارد

همان تفاوت و تعدی اسباب مزید خرابی و زحمت رعیت

برای رئیس کل در دسته مقابل آن میگیرد و لطیفه میدهد حجت

و استصوابی مردم تقسیم میکند بعد از آنکه بحر و ما خود رسیدگی میشود

بیشتر از آنها ترجمانیست در فقدان حکم بیرحم بهانه جویی بتهمت

یا بازاری روبلی از عالی و مباشر جزو ترجمان گرفته جزو ما حق القلم

رفته و حالا باسم تفاوت جمع بر بهایات افزون می شود

بهای سال هزار و ضعف دارد از ادای صحیح تمامیت عاجز بر باید حرمت

مجرمی را برهنه و نمید از نه گیست لا برای این بار برای می کشند

و دعا بر دولت علیه می کنند

ازین تفاوت عمل و محل غایب و تقویت تجارت تازه

ایجاد شده پیشه است بازار حراج فرق بسیار است این است

از بازار حراج و معامله آن هیچ کس ممنوع نیست و از این

بازار تربیت فقیران و در دکان جات ممنوعه خاصه

اینها

اینها در یاد شده منتظم معاش ایشان باید تربیت حقوق حضرت

و حدود نوکری لیاقت و استحقاق را که در این بازار العود نموده

گرده و بیتیمه این مجهول الحال حق داده در هر درجه از مناصب

و هر مبلغ از مقررات باید باشند تا گشوده عشق بخرید

به قیمت فضایل چند در ملاء عام ایستاده اند

قیمت منصب و قدر مقرری را بهای روش که در بازار حراج

رسم است اسم مهر زده آنچه باید تحویل شود در الواح تحریر می شود

حاکم رد و قبول و منع و عطا مبلغ ثمن است اگر اعتبار ثمن

قیمت کننده نصف یا ثلث گیرند لا بهای مختلفه در حق مقرر قرار شود

با مناصب متعدده و متضاده شخص واحد تفویض یا مدیر ادارات

و مضایقت مسدود است و می‌توان باور کرد

اگر گوئیم اگر شخص با حال رئیس نظام نشد و مقررات دولت

اعیان را نبرده از تیزی عقل او است و الا متصدیان بازار ایران

برای پذیرائی حاضرند مستحدثان این بازار عوام را

بر خواص رجحان داده حق کلام را سقط نموده سلام پادشاه را

از سر بیالی و کلاه شرف حراب و مشرفین دیگر نموده‌اند بیکار

حلال کرده عدد مستوفیان از حساب گذشته و مدرجهٔ سیم

در جزء سه درجه کسی شمارهٔ آن را ضبط نخواهد داشت

سه درجه سیدی بودند یک یا جان آن
مریم خورده خراب بودند هم جلوت
و خلوت

با درهر صورت نهایت کلیه می‌توان تفاوت عمده را در حال

خزانه فرض کنند و پایه وزارت مالیه را بس که کفایت خود بالا

برده بر ترقی ثروت ارباب صنعت و حرفت علما و عقلا

تقویت کرده باشد تدابیر حسنهٔ او در امور زراعت و فلاحت

و افتتاح و اختراع صنایع و راه مداخل به ارباب فلاحت

و حرفت القا کرده شد و الا این همه مسائل‌ها را که متضمن آوازه این

ودایع پروردگار است مخرب حقیقی نخواهد گذاشت بر خوری

بر آن مترتب شود اِنَّ اِلَینا اِیابَهُم ثُمَّ اِنَّ عَلَینا حِسابَهُم

صیادان صحرانوردشان شکار را قبض علاقه و عهده باطلی

با وزرای ولایات و امنا کرده و مأمورین را از فرق تسمیه مقرر

داشته و آبا و بیها در فرق جناب آقا گذاشته شده

قرقچیان آنکه جمیعاً در لباس ارباب قلم‌اند و کاری [illegible] شاهی نیز

حاضر شوند در ضبط و ربط ارتفاعات ممالک محروسه همتی مصروف

دارند و چیزی از قلم نشود لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها حاصل

ارادهٔ جهانگیر علیت اولیات و بولا است و راحت [illegible]

بهره وسیله‌ای بدست همین قرقچیان باز از حضور بایشان

برای هر یک از این قرقچیان از جنس شکست جناب آقا معیشتی

معین شده و در عوالم نطفه و علقه و مضغه بدرجه از درجات

ارتقاء برقرارند ظلمات بعضها فوق بعض

معقول‌ترین آنها میرزا ولی نوری است که نطفهٔ او بغلط بسته شده

و از غلط کاری رسته نشده — مستوفیهای [illegible] فرقها

رتبهٔ اولیت و اولویت و سابقه یافته و در اولین درجه ترقی

واقع شده و با اطلاع ایشان از معاملات ولایات تحدی است

و اگر رد حسابات ارباب ایلان جمع خالصه‌جات بسته شود از کشف آن

عاجز بوده و از وقوع تهمت ایمن هستند

اگر از حالت فرق شیعه [illegible] مبارک عرض شود [illegible]

شفیع میرزایی دیگر است و از [illegible] حاجی میرزا نصرالله [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیده نشود بهر این قریه دیگری از آن است و این قدرت که الان در این

دولا در این قرن نیست که ما داریم پادشاه چه میداند که قحط دیوانی

و سرباب جهانگیران در بیابانی را چه جور خرج بی‌آبی میکنند

این قدر قحطیان در هر جز و مد فحشا از وزارت مالیه بدو

می‌بینند حکمشان پیراون با پیرایست باد

هر چه املاک آباد و ملک مردم با صاحبت بود و مدخل آن عاید است

و دوایی عدت میکرد به رشوه و تعارف بلا جمیع رسوم و فحواله

شد رهایت آنها را املاک هاشمی ازالقدم میکشند و ملاک

عاجزند تحمیل کردند و کار بجائی کشیده در عالم از غیبت صبیان آن نمی‌آید

و جز و بقایای ملاد و صدمات و افقعات بحسب مخرج می‌آید

مرسومات دیوانی هر در حق وجوه و اعیان و فقرای هر بلده مقررات است

در آن کتابچه‌ای که از دره سنه ما بسنه ما عوض میشود و هر سنه تا آخر سال

بنجیم قسم و چند من اسم تغییر میکنند و آخر همان مبلغ مربوط به امرا و ادان

و قحطیان هر در هر بلد متشکل هستند از النقد وجه به وزارت مالیه عاید میشود

و سر مواجب خوار و متقربی بگیر به کلاه می‌مانند

اهالی ایلات از ظهور این بد سلوکی هر وطن ایشان مجبور به سیاحت ایشان

شد ناچار به اطراف و اکناف عالم متفرق شدند و البقیة السیف

چون تعدی ایشان بعلف صحرا و نباتات است از خلق عالم استغناء

می‌کنند به بهیمیت و وحوش و بهایم متشکل شده و از این فرق با آن

فرق بگذارید باید در رجوع عالم حیوانی آیه کریمه وَاَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم

مِن خَوفٍ پایدار دستگیری کند

حکومت الحق نه قانون اسلام شبیه است و نه قاعده ملل دول

دیگر باید بگوییم حکومتی است مرکب از عادات ترک و ترکمن

و تاتار و مغول و افغان و روم و ترکمان مخلوط و در هم و یکی است

علیحده با هرج و مرج زیاده در هر چند قرنی یکی از ملوک طوایف بر کرده

با ایران غلبه کرده و از هر طایفه عادت مکروهه و ضد مدنیه ایران

باقی مانده و در این عهد همه آن عادات کاملاً جاری شده اگر

اجرا نشدند کاش این عادات بگونه حالت حالیه با اجرای

این عادات را اقتضا می‌کند میگوییم چرا حالت حالیه شما

اجرای قانون شریعت را اقتضا نمی‌کند که بهترین قانونهاست

و در همه عصر میتوان معمول داشت

شترمرغهای ایرانی که از قطر پیروغ و سایر بلاد خارجه برگشته‌اند

و دولت ایران مبلغها در راه تربیت ایشان متضرر شده

از علومیکه به تحصیل و تعلیم آن‌ها مورد نظر معلمهای ایشان بوده چیز

حصر نشده استخفاف ملت و تخطئه دولت در بدو ورود

پای ایشان بروی پاینده نشد که از اروپا آمده‌اند از موجبات

اخذ و طمع و نکبت و حسد بمرتبهٔ تنزیه و تقدیس دارند حتی پادشاه
بآن جودت طبع و فراست که اشتباهی می افتد آب و هوای
بلاد خارجه عجب چیزها از زیر آب بیرون آورده گویا توقف
آنجا بالذات مزایا است و قلب ماهیت میکند
این امورهای نو آورده هم با نطقهای مستشفانه گاه از بخت خود
اظهار تعجب میکنند و از وکلای منتظم این زودی حرامی الملک
در نظم رعیت کرده اند و گاه با حوال پادشاه متحیرند با چند
از تمهید اسباب تربیت غفلت دارند این تاسف و تعجب
تا دقیقتی است هر چه خود شان از امور کاری سر زده نشده همین که

مصدر

مصدر کار و شغلی شده طمع با سیاست کاه در قبح اعمال شان با چیزی گرفت
سیاحت قطعهٔ اروپا تو شیب است و با این زودی هیچکس در صدد کشف
در حقیقت این نسبت بالا است همه در تربیت ها بر خیزند و در
پامال کردن حقوق مردم و ترویج فنون دنائت و ترک غیرت
و مروت و اختراعات امور ضاره و طمع بیجا و تصدیقات
بلا تصور و خوش آمد و مزاح گوئی بر دست پیشکاران و تصدیقات
عین و تصدیق اقوال ایشان چنان مبالغه دارند که اثبات ازبار امور
ایشان لشمان شده و متحیر میمانند در انتهای نتیجه تا نقش سلوک بما مید بیان حال ما
نه ماهی است و نه مار منافقی حلقی با رب شیر با ماهی

یکی از اسباب نفرت و خستگی خاطر پادشاه هم در تمهید اسباب تمکنت

تامّی وارد و ظهور ضلالت این جوانان مشعبد است هم از اقوال شان

جمعی در نظر پادشاه بمعنی آمده و جاذبیت و قوی بنفس نفیس سیاحت

آن حضرت را تصمیم عزم دهند هم از کثرت کسالت خاطر همایونی چیزی را

هم برای کملات فائده عمومی دانسته باشند تعجب فرمایند

ولایات سرحدیه ایران از ریاست کلیه سؤال می کنند

که تعجب این حکام هم سکنه ما را متفرق کرده و اراضی ما را مسلوب المنفعه

و وادی غیر ذی زرع ساخته باراده کیست سکنه اضطرار ایشان کلی

آیا دچار جواب شاه خواهد گردید هم این حکام از تنبهات خاطرها بستنه

لا غیر

لا غیر و ستور لعبی و حکام و سایر آلات جارحه را در دست

آنهایی سپرده‌اند همه بمهر و امضای ایالت جلیله تخت و تاز

و غارتها نیز انصبه و قبح انها تحویل مشیقه الثوش هم نداریم از معامله

حالم حقیقی با بچه نقش خواهد بود این جگرها خون نشد از نحسی است

بلکه از شغلی و بدبختی است از جمله آلات جارحه

هم بدست عاملین جور و تخت کنندگان ایران داده شده

و در تشهیر آن ناگزیر بند هم شمشیر است هم بز پرورش یافته

و جورش آنها جابهانست یا اتهام متمولین ولایات

نفقه نقد و اضلال جهت لیاقت و دیگر نسب مردم

به تبعیت باب اعتماد السلطنهٔ مرحوم چاپلوس

اجداد خود جاروب لعل در کشیدن این صفت رذیله زحمت

کشید خونها بها خورد خونها ریخت در ایلغار که ابتدای

کار همه روزه داشت در قطع اعضاء و هتک استار و شق

صدور و نبش قبور و شد وثاق و ضرب اعناق چندان

مبالغه کرد که گفتی زمین از موج خون بحری عمیق است و خاک

معدن عقیق . با این همه کاملا بدست او اجرا شد

ابنای جنس او یعنی عاملین جور الی یومنا هذا القای حکومت خود را

در اجرای این عادات دیده و با عدام مخلوق خدا مشغول‌اند

پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را اینطور مشغولیت حمایت [illegible]

در ترک این عادات بر جان و ناموس مردم ایران را بهدر

داده تدبیری کنند بر هم جامع جهات حکم و احتیاط

بشر رسم مانع غرض و غدار   احکام و عمال

در هر دستور العمل وزارت عالیه ماموریت میشوند که در ولایات

حاکم علی الاطلاق قند و در تصاحب مال مردم و وراث

بلا استحقاق اطفال یتیم را بدر بند و اشیاخ عقیم را بسری الورود

لهایت حب بی وجدانی مخصص ماموریت را با منافع حکومت

و تعارفات رسمیه و رسوم متعارفه و قرض قدیم و جدید و حج

حشر و حساب و خاتمهٔ عزل و عقاب بوزارت نمی‌کشند لابد
میشوند با اظهار عرضه و عرایض سخت با عبارات مخصوصهٔ مورد
تحسین شوند و الحق خوب از عهدهٔ این تبلیغات بر آمده و مستحق
هرگونه التفات است مغنی خوب از عهده بر آمدن مخفی داشتن
نیت پادشاه است و ظاهر کردن نایرهٔ آجال و استعمال نمودن
آلات جارحه و حربهٔ زهرآلود و استعجال در نهب و غارت
رعیت اگر بقدر طمع این حاکم در قطعات متعاقبهٔ لباس حیات
بی چون و چرا [illegible] در عذاب رعیت
بهم خواهد رسید والا بتحریک سیم تلگراف رشتهٔ جان

رعیت

رعیت پاره پاره میشود و راه چاره از همه جا مسدود است بجای
آشوب فتنه و [illegible] و قحط دیوان از تحقیق گذاشته
بالفعل شآمت این عهد در جمیع معاملات شرعی و عرفی ایران
بطوری ساری و جاری است که در هر طبقه در الزام هر [illegible] الیه
خیالات همین اسناد های مذمومه است و ما در هیچ قسمت کرهٔ ارض
[illegible] تازه در محیط [illegible] کشف میشود از این [illegible]
[illegible] سراغ نداریم که هیچ هیئات مجتمعه در دفع [illegible] رذیلت
[illegible] متضمن قبض نفس و نهب مال [illegible] خودداری نمیکنند
و حصری قرار میدهند که صواب [illegible] و گناه [illegible] گناه

متمایز شود یا الی العقیله البلاد و ملعبه العباد

مخاطب مجد الدوله است در هر صنف و رب النوع شعرباییست

و کمتر آب و خاکی است در ارلوث وجود او ملوث نشده

این معروف الاسم مجهول الجسم هر جا حکومت کرد از آنجا اضطراب اولاد بیرون است

مجموع الممالک شد ولایت خمسه خمسه مستغرقه او شد و ممالک سبعه

سبعه معلقه در اصفهان و یزد و قزوین و گیلان هر چه ملک اربابی بود

خالصه او است تفصیل سلوک و تشریح وجود او را روس ها در روزنامه

تفقاز خود مینویسند و شرح عالم سرزندگی او دم او در منظور صفحات او است

در روزنامه زور اسحق منطبع شده آنچه از افعال و اعمال این مرد دیده و دریافته

بنویسیم

بنویسیم بهر یک از آنچه روس و عثمانی می نویسند برابری می کند

لیس الخبر کالعیان   حمزه میرزا و میرزا محمد

قوام الدوله بعد از رفتن مرحوم آقا از زنگی کفایت ایشان در آذربایجان اثر

از خاک بر داشت چه قدر حکومت میکنند که حمزه میرزا در این حکومت

تازه هر با باریت جنگ لقب یافته تعهد کرده در تقویت این لقب

جنگ در ترکمانان انتقام بکشد و خود در بعد از آن بر ما نی سلام کند

آنچه خبر میرسد فتوحات او بیک تنگی زنجانی

ختم شد الهیار خان دره جزی به پای خود در ارک مشهد با سید عیسی داد الله

مشرف گردید سب و اسباب و سیر آن او را اخیر ام دار الله ضبط کرده

خود او در معلوم لابد از آنکه کشیکچی نمود و نیز رئیس کل اداره گمرک تبریز را بتقصیر پرسند

جرم این بدبخت که در آن سرحد بغیرت کشی و جلالت معروف است

چه بوده صولت و خونریزی حاجی محمد رضا

با سهام الدوله و امیر حسین خان ایلخانی اقتضا کرده که الهیار خان را از آن

سرحد نفی کنند دره گز و کلات هم وقتی که خود سری سهام الدوله

و ایلخانی قدری ظاهر شد جزو قلمرو الهیار خان بوده حالا کنند از اول

الهیار خان که ساکن او در مشهد و دره گز ضبط شد سبب جنس آقا

و حق السکوت او در القابیه فرستاده باشند

نوشتجات سرحد خراسان که همه از خلقیات خود این سرحد دار است

و ایشناد

و ایستناد حمزه میرزا با نهایت جون جالی از استعمال آلات حرب

و فرستادن اسیر و سرایت رئیس کل به انجال می اندازد

که در عهد ریاست او است که فتوحات دست میدهد

باش تا صبح دولت بدمد هنوز خبر صریح رئیس قضیه مبنی

بر اصل است یا بعکس بعادت معهود منشیان دست آموز

فرامین منصب و نشان و علاوه موجب رضا در گفته و خواهند

فرستاد همه و بنیاد دانسته که قوت روس در انقضای نشئه

ترکمانان خشک نیره و در تقی با آنها تا که گذاشته و حرکات ایشان

بالفعل حرکت مذبوح است که رخصت حمزه میرزا و احیاء بنین

سرحدیهٔ خراسان از آفت حالیهٔ ترکمان ایمن است و بمکافات

مالیهٔ روس مبتلا است همانا عاقبت کرگم تو بودی

هم ریاست کلیه با این خطرات عمده در مشرق و شمال

خراسان شما بره می‌کنید هم واجب است و سرحددار از جنس الله یار خان

و حکومت جدید در کل ممالک متعلقهٔ خراسان زیر دست میرزا ثانی

یعنی حاجی محمد رضا منتصب شده با وجه خواهد رسید که انگلستانی‌ها

در قسمت آسیا را با تمام سیاحت کرده و ترکستان و ماوراء النهر را

بتفصیل دیده در کتاب سیاحت خود از حالت ترکمانان

دشت قبچاق و ترکستانی‌ها از آنها تصنیف است خراسان می‌شود

فصل

فصلی شرح بیان کرده اظهار تأسف می‌کند از اینکه دولت ایران

از عزایم شاه ... نیز بسبب قلع و قمع ترکمان است عاجز و با آنها

معامله تشبث می‌کند بخلاف دولت روس در تحت اجرای این طایفه

تدابیری بکار برده در ثمره یافتند آن تصرف سمرقند و کارانست

و ثمره بالکمال آن حد اولانست در چه خواهد بود

دولت ایران عوض اینکه متعهد دولت روس شده بشرایط بردن

آبادی و استحکامات سرحدیهٔ ترکمان را ضعیف کند باید

از ولایات سرحدیهٔ خراسان را یک سلطان نشین معتبری که

تا هر سلاطین فریبوده بزرگی کلاه و بیرق الدین قشر نقره و قبای التجه

سرخ ترکمانان را تهدید کنند سلاطین مزبوره چنین حکم سلطنت خود را

در بقای ترکمانان و تاخت و تاز دائمی سرحد میدانند هرگز قلع و قمع بالکلیه

بیخ ترکمانان راضی نمیشوند هر وقت آنها را در کار زیر غارت

بعید العهدی می‌بینند بمرز الدرات شتافته تا ایلات و ولایات داخله

خراسان دعوت میکنند و در آن تاخت و تازکاری حق جوار را

کاملاً نگاه میدارند و بازاری چند فرسخ به مشایعت ترکمانان میروند

از دولت ایران هم به تمنای زرات جدیده نایل میشوند

ازین خاشاکهای باستعدادی دولت ایران ضرر فاحش میرسد

باهمین نه هر وقت زر ترکمانان در اجابت دعوت خود

قصوری نمیشود بنز نتیجات مجبوله سرحد حکومت خراسان را نیز مضطرب

و مایل میکنند در مجموع استعداد دولتی را بمعیت ایشان به آذوقه ترکمانان

پراکنده کند اگر فتحی روی بلدیت جنس در دست ایشان بیچ شود

و هرگاه شکستی بهرسند بنام و تیجی دولت باجی میبرد و مرتبه زیادتر بهمان

متضرر دولت است و همه ایلات از چه راه خود را ایمن مانعی میرساند

سلاطین مزبوره فرزده زرات با کمال سرعت به پای تخت خود

خوارزم شتافته تا در مجلس خاص از ضعف دولت شادکامی کنند

و با استعداد دولتی استهزا و مینمایند

اولیای دولت ایران اگر بنقشه تفاوت بزرگان سرحدیۀ خراسان

شهر از خرابی دره گز و محمود و بعد از عزل الهیار خان از محال با بیرون فقیه

و غالب دهات بلا سکنه شده و قس خواهند کرد پس از شش سال حسینخان

اهالی ذوجه رقیبان تا ترکمان شاکی است دائم و قائم و الا این اراضی شان

واجب بود در نبودن الهیارخان ترکمان مزبوره را منع شود

از اطراف دره گز بیانند کیومرث میرزای کمک

مرحوم از تربیت او تبرا داشت بتقریب حاکم شاهرود و بسطام شد

و این ولایت هم سرحد است کار دارد و هم مرکز تجارت

تبعه روس است نواب شاهزاده الیه را تبعه روس ترکمان بیاید لقب

داده اند ورنه ماه حکومت دست او به پایان آب تربیت بخطوط

سرحدیه

سرحدیه مرکزی که این کم ظرف در ظرف کم آمدن و ریاست برادر

تکان با اهالی این ولایت تعدی کرده چنان بر مردم سخت گرفته

در خانه و عیال شخود را نگذاشته منتظم آید ریاست کلیه اهالی

بدیوان عدلیه فرستاد ضعف الطالب و المطلوب کسی مستکفت

کیومرث میرزا معزول است احقاق حق و احیای نفوس متظلمین مزبوره

نفس قرب میرزا مستحیل شده مردم ایشان را با اعمال عیلوی (؟)

کنند و از آن عزل ابتهاج پس از آن کار میرزا ایشان بیند قرین با ابتهاج

تا قدر کیومرث میرزا را بدانند

از گرجی و در انجو (؟) از خشم سار ریاست کلیه است چهار گرفتند

تا حالی چهار ولایت در اعمام و نعمی آنها موقوف شهر بر رئیس کل حالی
نمی شود و وزرای سابقه به چه جهت میرزاهای ولایتی را در کلیه عمل ولایات
راه نمی دادند تا میرزانی با عمام میرزا مسیح فارس نقی میرزا ابو الحسن خان
اصفهانی میرزا میرزا حسین باقرخان خراسانی لطف حاجی میرزا رضا
سرحدداری عراقین و حکومت نصف جهت
تعبیه عزالی است دار السین و همه آن ولایت را ملک موروث
و خانه قدیم خود میدانند در اجحاف کسند و جور داد و ظلم و جور
مقتدای حکام و امام همه است این کج چشم کلهزم خشم را کجا
تازه از غازه مشاطه فارغ شده در افسکن و افلاز نعوذ بالله شکری

شاهزاده امام قلی میرزا اعتماد الدوله

اردان
مهر ارادت

دعاق

و عاشق فریب عهدی دارد و قمر لقب از مه منقش و حالا کار خمش خط و خال
معروف است املاک مردم را عموما به شرکت خود چنان زهرآلود کرده
که پیغمبر اگر کار را از بهره آن نیست و حق خود را قصاب کند دعاوی
قریه و ده و ملک حکمرانی در دست همه داده نواب والا را مالک بالاستحقاق
کرده اگر همت بر حکام انضباط مزارع و قری مقصود است طمع والای
ایشان متصرف قصبه و بلوک تا به نیست کمال جمال و ستون آن
تا زمان قصر شیرین ملک طلق او شده کاش این خیمه بلند ستون
بی ستون شدی دولت بی عمارتش خلق از غلاد او ایمن می شدند
عمری است عراق عجم از اقتدار او مستحقه المدافعت و عراق

عرب از تحقیقات او در حقیقت انطلاق موجبات طی امر سلوک

ذاب و الاذار انچه شعبه منشعب کرده و برای هر شعبه دلیلی منتخب

شده   تعریفات و اخلاق او در کشف و کرامات

و در مالیه محقق است و در مسائل سلوک بمساوات مایل است اشراف

جلیلی بود را از زوال سکون بیک کمند بسته بر چرا منارهٔ بلند

بدامن الوند برده و یا بوی سیاه کاه دیان سمند کشیده خطاهای

خارجهٔ او بوکالت وزیر امور خارجه معفو است خطوط رسمیه

آن صفحات شیوهٔ عمار پیش گرفته و پیش آمده و در علت سر حرات

طریقهٔ درویش اختیار کرده نشسته و پس رفته از کمال شکسته کرده

برزیه

ثبت در روی ابیات قبایل لطیفه عشیرهٔ نبی لام در یمین

شط العرب سکنی گرفته اند   شعبه شعبه کاری او

بر روی چشم هنرهای قوهٔ کاذبه متوکل است خاک قدم او را

کحل بصر خود کرده تا رتبهٔ مهر نیابت رفته و از انجا مشغول علوم شیعه و در نوع تضعیف

در تحقیق فرع و القاء شبهه و بالا بردن درجه تعدد و کلام

در منازع عالمی است معجون واحد برای آن کلام چه قدر با فایده است

از وسعت خیابان شمال ارک

و زوایای قورخانه بزرگ زر نسائیه حاصلی عمل سند ادای آن را

بطور کشف کرده هر معلوم شده از زمین صندوق جمعیت نمود

اگر حاجت نیست در شلیک روزهای پنجشنبه توپ تفنگ
بصدای نحیف شهادت بر هنه اجزای باروط بی قوتی است
قوت اجزای قورخانه بهمه قیمت بر قوت اجزای باروط
چریده دائماً دهنهای شان باز است و شما پیر ارزن و دشمن سیاه حرمان کنند
حتی سرباز عیب دشمنی با زکیه در بهابهای بستند و الله از قبیل بازدید عنبره
خبری بسبر و از وحالت علاء الدوله و نظم و نسق تحسیج داده
حاصل جز درد سر برای دولت مترتب نشد بلکه سفر و حرارت
بهم وشدن باروط و زر قورخانه جنگ محال نمیده نظمی درین کارخانه صد شق
قوامین جسیره و استطاع تازه قورخانه را خوب است لطف بسیم ندیست

فیروز میرزا در جنگ
جهانگیر خان ازین اجزاء

و پهلوان

و پهلوان ترسو از ترس تکالیف شاقه در زیر جنگ دم تکیه بر اده
شدن سیاه سرباز در وسط زورخانه ایستاده نوچه‌ها کار کشتی یاد میدهند
و الحق بسیار ادا و اسم اجود ادا سیاه در ریاست قورخانه شهابا لفتحاست
بدان درکشیده که اردو در جمیع اعضا و شهلای چشم است اگر سال دهد
در ایجاد صنایع هنری تازه از او بروز کند آن هنر را تحسین سلیقه
دقوه درالله در زیر جنگ رواج میکند و از رشته او آنچه باشد
ولی حیرا ارزو در زیر جنگ گاهی او را مجبور میکند در حقوای قوردی جا کند
تصدیق بنولید کار برای ترس از ترس ساختگی که با خواهش کشید
در دین تازه خصیار نماید اگر در این مملکت تحقیقی مسیر در دین جود دیدم است

در روز دین آباد نمایند هیهات لن یصلح العطار ما افسده الدهر مرکز
نفعی نیست و غرض در حصول عدل و نصفت است تا مردم
در جمله ممالک متمدنه ایران مختار است و در زعیت علیه ایران و در این منصب
صاحب دو امتیاز از روشنائی برق است غرب و شرق را از انصاف
و عدل مملو نموده نمیدانم با وجود فنون و تعلیمات ایرانی معالجت او
چیست در مراد نیست آنها این دعا است ربنا عاملنا
بفضلک ولا تعاملنا بعدلک درویشان و ارباب طلب قدیم را
در این عهد اعتبار چه بیرار و در آن هنگام خانه زنجیر انداخته ولی حجمی را ابدرویش
نامه مستر عضای مجلس عدلیه از ارادالله و صاحب وزیر و وزیر و باب

سپهدار وزیر عدلیه

آقا سردار که ولد ارشد است و ارشد از همه علی الطلیعة کالنکرة الواقعة
فی صدر الکلام در صف سلام رائق و فائق است و بر همگنان فائق و لایق
تعلیمات نظامی که تحت سپهدار بافواج عراق فرمان میداد
مشاق گونه پیش مشق مصلایان می فرموده مشق قشون عراقی آنها را مشق میداد
و چیزی که درست میگوید و تقدیم با چیست تا کسی دارد و اصحاب ولد الله
بعونه و قوته همه در اخذ او ستادند هم همه فی آذانهم وقر حق را
نشنیده لقمه از سماعون للکذب اکالون للسحت طاعت همه جمعی
آن سر که انصاف عهد با مردم آن حوالی است و همگی بیرار و بی
عقد و دوستداران است بر ترضی طرفین از مستر کلینس که اتصالش

کسانی معتبر است و ذی حق است و الا در حق خواهد بود و از مجلس رانده

شود چرا در دیوان عدل جور را به نتیجه رانند

نگارا هر در صورت اهل شریعت نه در سیرت ایشان با خوف

همدست کرده به بیدیاری فتاوی او فرمانها است پس ماند رانش گشته

بیشتر و بیشتر نیکش میخواهد   نستجیر بالله از حرص

و از این مرد پیر معلوم نیست از عجائب گیتی که با این سن و فقدان

انسان و اشتهای عمر و وقت کم از آزادی نیکوکاری است باری

ابتدا که هر بالیت حالیه و قرن حالیه او هیچ مناسب نیست دیوانه

بعینه دکان خانه شده هر خشت میشود این بد بخت باز

عالم

میرزا [illegible] مستوفی الممالک

عالم معهود با در اسم معدود بر یوسف قرض مسند هر از خبر ادیر عزیز

عوض بگیرد   اعیان عراق و استرآباد و سایر

بلاد هر در تحقیق از ظلمها نرم و مخفی ریاست کلیه بدیوان عدالت

پناهنده اند و جابر و ظلما لحقیقه [illegible] ایشان [illegible] آن زمان

در خرابهای شهر [illegible] بدنشان جمیاه [illegible] انهمه عارض

در این قحط سال هر کس فقط مراد با طلمان خود عبور کنند علی قیمت

خوب نخواهد داشت و هم مفسده عظیم خواهد بود و در دفع ظلم

و تغییر حاکم و ورود شدن ترضاها و احقاق حق علت [illegible]

تولد صادر [illegible] در سنگ خاره قطره باران اثر کرد [illegible] از این مرد

خراغماض از حق و اعراض از ذوی حق امری متمشی نه مرتبه در عتبت

امانت حضرت که پادشاه پرده و این ستمها در عتبت علیه

مگر خیانت ایست بخبر اغذ جدی شانه بالفعل کار مستطلین جهر بروان

عدلیه عارضند کائی کشیده براو شیدخان در درواقعه مرو

فیمابین امرای ایرانه حکم بود و کلوبت نور محمدخان بجه ترکمان

و حکم الاقالیم ادار نمونه ایست از دیوان بلیغ رضی شیرلند

یا مقدم الدیوان و مقدم الاقران و منظور الدیدان

و مربع الدستان یا لسان الدهر و حسان العصر یا ناموس الدیار

و جاموس الدربار حی علی دلیل العدل و هیئی له میزان العقل

اتا بسه ام ادمیران ترکی ملقب بتعلوم دوران

ان قصدک الی جدک فاذا هی حیة تسعی ای بحکه طور و کماله بوده ظهور

انت منی بمنزلة هارون من موسی معجز موسوی بنما ید بیضا برآر

بیضه دولت بکار سحره قوطینی را تعدیل کن آیات تسعه را

تحویل بده حراوه قیمی بیار جواب ویهی بکو انهم عن السمع

لمعزولون خورده برده برار بی پرده حرف بزن مکرر

در مدیح تو گفته‌اند در پس پرده هرچه بود آمد فنها همه خواب آورد

ف نه ما ز دیده خواب ربایدف نه عجب است

ظلم و ستم چالح الیت شهار عتبت ایران غنیت طلقه

ساپی ایرانرد از جمیع مخلوق عالم مظلوم تر می بینم قشون تبار حال

و در دعوا و مقابله با دشمن نیم جان دارند قشون ایران از روزیکه

نوکری مجبور میشود نیم نان همیشه و چاکر گرسنگی و عریانی است

و در مقابل این همه خصم جانگداز چون راه خلاص مفقود است

میرانند جان فشانی و جان نثاری را جز لذت القاب جاگذاردن خاص

با وضعی است که تنها دخو گفته تا روزیکه روح پر فتوح او

با امید وجه بر بالا قبض میشود و بدرجه شهادت میرسد هر روزی

هزار بار میمیرد و زنده میشود کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان

از غیب جانی دیگر است   از تاریخ

امروز قشون ایران بر خلاف وزارتخانه مشروطه ای اسم

بی مسمی

بی مسمی هم نیست که آوازه هی بوده از میان رفت رشته نظام از خوف

اینکه بتحریکات مستبدانه و شورشیان تا یمن رفقای منصب و چاکر تقسیمی

نشود خود را از تنظیمات قشون کنار کشیده اگرچه سرباز را به سنگینی

در کوچها قباله از گرسنگی مرده است تکلیف این قشون فعلاً نمیکنند نعش او را

از خاک بر دارند چشم ها را بهم گذاشته اند و میگذرند از علامات حیرت

انگیز سربازان ایران همان صدای ضعیف است که گاهی از طبل و شیپور بلند میشود

مالکی این مظلومین صرف شروبات روسیه است ملبوس آنها

مالکی شخص پارسا اگر از مردم شهر شبها سرباز در خانه گدائی میرود از خجالت بود

با این تاخیرات عمدی در سه ماه و چهار ماه در جیره نقدی و قوت لایموت آنها

بظهور میرسد خدا عالم است که رسوائی بار خواهد آمد

با این پایه تجربه و کفایت وزیر مالیه اگر برای دولت ایران قضیه

رو میدهد دولتهای همجوار در منظورات نهانیه خود قدری عجله و شتاب

کنند و درصدد تصرف یکی از ولایات سرحدیه ایران بیفتند

و کار بجدال باشد یا در داخله مملکت شورشی رو دهد مثلا از طایفه

بابیه جمعی از زمان گذشته با آن حالت که شنیده ام شهر ملای کرمان را

خفه‌های بلاد سر بیرون کنند رجال دولت ایران با این ضعف

قوه حربیه چه خواهند کرد جز اینکه نفس نفیس پادشاه زحمت بکشند

و برای تهیه یکصد و پنج هزار قسم فرمایش کنند و یا صورت نه بندد

بعد از آنکه

جناب [illegible] منیر الدوله

بعد از آنکه از جناب آقا پاسکال حاصل کنند با آن جناب مشورتی کنند

هم بیش از قطعهای نواب معز الدوله دست و پائی کنند

معاندت رئیس کل را با سردار کل با بقیه معیت این چه شخص

بخیه چیز باید جمع کرده اول اشارات لفظ کلی در طبع توجه آقا

در ریاست کلیه راضی نشد در حق دیگری استعمال شود و دیگر ارا قرضی

جلب خیار آقا را در زرمستان قدیم اجتناب و اثبات جایزه

یکی آنها را با تمیز مال داده و دیگر اقتدار بقعه عوام به عزیز

سردار کل باشی عزیز خان

با آلمانی معقول ور دیف است کل تکیه از تنظیمات

حال خارجه اطلاع دارند سید اسد وزارت مالیه و جنس حاجب

هر از اعمال حسنه است آن رتبه را نمی‌دارد هر وزارت دیگر

تابع او شود عقیده‌اش این بی‌بهره می‌باشدن قطع دولت و حکایت کلیات قوی

در این چند سال پادشاه را رخسته کرد لابد شده این وزارت

ضعیف را باید تقویت قوی کنند که کار به همه مردم شکست نشود

اعتبار آقا بالا گرفت عقیده‌اش کارها شدت کرد جار جدید

ادب پای سر و دل گرفت مهمات نظام در سایر جوجهات

او را با الفاظ مهمله و ناتمام هر بستدای آن هیمیاوت میان دول الملل

هیچ جز هو و سه نیست هیچی که داشت عزیز دلسوزی قهرمان ایران

باد قهره گرفت پادشاه و از باد رفت پادشاه دیده و صرا نکبت آقا

میرزا عیسی خان ... الملک ... منتخب ... الدوله شد

میرزا قوام امین لشکر

[illegible]

هیچ اشتنیت جمع نشود و رابطه کلمه هر این اوقات

در ایران سند اول شد از خودرای عجب و کبر و خودپرستی

در جهاد هم ظاهر میکنند از ارجاع به عزل عزیز خان غرنقاد و یافت

امور قشون بود و نظر از میرزایان آقا بهتر شد پیرایش نویسنده مفوض گ

همین همت آقا این شخص کافی شد و اشتند در اواخر جزیره سربازی

قرار اول شهرها ید بها بدست مرحوم امیر خان خزانه دار منظم بود

قراری میبستند از حرمت آن وجود مبارک پادشاه را

از کتاب بیجا تنظیمات قشون هر قسمتی ایرانی نوشتند و به خط سلیمان

مشروع شد وزیر فیروز حیف اعراض غرض دارد و شکایت بعد از آنها

فیروز میرزا نصرة الدوله و میرزا هدایت وزیر لشکر

تجربه و زحمت این قدر خاک بر سر ما شد که عقل خود مان را کنار گذاریم
تقلید مرد که فرنگی شویم و ریسمان بدست چند نفر جاهل بی‌عقیده دهیم
تنظیمات قشون لشکر زیاد است ولی حاضر هر آدم بیکاره را نخرند
کارها را به بند و قانون صفویه را منقرض کنیم که با نسخه تنظیمات دو شاهد
تا در مرحله چه بدتر قطع بهار را پاره کرد تمام هندوستان را گرفت
قواعد فرنگیها چه است مگر این چیزها را نمیدانم شغلها با پادشاهی محمد که
هر دولت پیروان یک ملیون هزار نفر در سیاه از فن ترقی دارند طالع عجب
چیز است مردم برود و خورد در نمی رسید بدر کار این لحاظ کار ازدی
شدیم با ضعف حال این مرد هر در جهان سیاه داری

منتش

متمشی نیست بغیرت آنها که بی‌مشیت و اراده آقا تسلیم نکنند
در دعوای آقا با وجود بی خبر خودشان پره کنند گفتند با مرد های ایشان مسلم هر چه
درویش وجه این تناقض منافی درویشی ماست راه اختیار رونق
دقیق امور را به هر چه کفند و ثانی این هم با اسم بی‌معنی و مدلول خرج
در فضاله و پیش نامه صاحبان آقا است قناعت میکنند تا موقع
بدبختیشان باید بی‌تعارف زند
یکی از اسباب عمده در انعدام دولت ایران تجدید دارد
بیانات متعلقه زبان آوران این نظام است ... بیننا
بتجربه زمانی فوج ها را تصاحب کرده و از هر یک فوج به حکمت

زرع و کشت و آفت ارضی و سماوی بقدر حاصل کلیه متعسر منفعت

میبرند بتملق و شاه اعزازی باینها تعلق و بلند پروازی بعرض میرسانند

سربازان انگلیس و فرانسه پیش سربازهای ما وحشی آدمند اگر روز

جنگ ایشان زیر اسلحه میریزند و آزادی خویشان میبرند سرباز سرباز

است اگر از گرسنگی بمیرد صدایش بیرون نمی‌آید این همان

سرباز است که در هرات سنگ گرفت و تا حیات داشت

شکمش سیر شد عوض پیشه است درین فضولیها و مدح سرای

و تصدیب عمل غیرت از برای سربازان ایران ثابت میکنند و غیرت

و بی لیاقتی برای اولیای دولت ایران مذمت نیست فقط همه وقت نمیدانم

اهالی ایران از دولت ملت را از دست داشته باشند این

زمان از دوران وقایع طبیعه آسمانی از دو پایه سرباز اعلام در رنج یا مزاح گویی دادا استهزا

اسباب غفلت خاطر پادشاه میشوند آنها را داخل حیوانات مینمودند

خوانند شمرده و در دفع آنها جهد بلیغ خواهند کرد

بیش از اینها اگر در شب دیده گرسنگی حرکت میدهند جیش از افواج

ناله و فریاد میکردند بخیه لقمه حاضری سبک و سریع الهضم منحصر بود

آنها را سیر میکردند یعنی لقمه باید مهیا باشد و تا زیاد میرفتند در این

حالت گرسنگی آنکه اقتضا کرد سربازها را غذای مطبوخ یعنی سربازان

گلوله لقمه است در هضم و سنگین از روح خارج حلاوت صبر دهد

تا شجاع الملک ملقب شد

از حق نمی‌توان گذشت از جناب آقا در کرمانشاه ریاست یک کار

با فایده‌ای ناشی شد در مقدم ترین جمیع امور ملکی و ملتی بوده و آن تنبیه

سرباز است که از کرمانشاه عوض دادن کفه این پیرمرد طریقت

و مرشد طریق حقیقت با چکمه و شلوار و اسباب جرب بچگی آنها

تا خته داده در دوشی داد ایشان را با اسباب گلوله بست و این تنبیه فقط

در عهد ضیاءالدوله مرحوم بود و آن گلوله است اگر گشته شود هنوز

گردن ایشان خود نشسته بحضور مبارک نمیرفت و در آن عهد ضیاءالدوله

تنقیص قوه کافیه و خودستایی کند ازین در صلت

قوه کافیه معتمد الملک بود که اکنون نصیرالدوله است و نقره اندازی در خانه او است.

در تکیه جزای جناب آقا صدرالدوله است عقب اسم او غیرت و غرض را بجد

یک باب بستی اختیار کرد و شبهه نماند در کرمانشاه همین قرار در ایران و بخت رود

در درجه مخصوص رسید بجواب ایشان که در ممنوع دری و مذموم ملی است

میتوان دانست یافت باید شکر کرد که پایه ایران از درجه مخصوص

بالاتر رفت اجرای این رسم الحق کار ایشان است و ملت را

چنان آرایش داد و هیچ خیمه‌ای برای زیر بار آن نمیرود

اما شخص قوه کافیه در حضرت تبدیله جناب آقا با لفظی از مقربان معتبر

پادشاه است بعد از آنکه غیرت جهالت را برد و آبرو داری

خانواده سلطنت را به آن نگاه داشت ریخت تا صاحب خود رجوع کرد

با همه کس گرم گرفته در این زمانه جدید مردم را خوب اسیر کرده

مثل شعله جواله دور سر و کیسه هوا را احاطه کرده مبادا اینکه قشر تری

از حمام جدید بی سر و کیسه بیرون رود

این جوان کامجو و کامیاب بعد از این آمد و نشست پیش حضرت

اقدس همایونی تجدید جسارت و جلادت کرده به کلاه آورده نیست داد

تا وقتی در پرده او هیچکس را مجال منع نیست زیرا که شب

محجوب است و نگاه او هم حاجب داده که محجوب در انظار

خارجه و داخله چنین جلوه داده در رای صواب نمای پادشاه

تابع رای با صواب اوست و جمعی از متمولین را با این شبهه

میرزا بنی خانی مدرس الدوله
داماد کرده است.

به یرانه کشیده و همه را لخت کرده

اسباب گفته که چنین حقیقتی میخواهد بقوی بلاد نازل کنند اول رای صواب

از این قوم باز گیرد از این بلاها به برکت همت جناب آقا همه بلاد را

احاطه کرده و رحمت منقطع شده میتوان قیاس کرد هر دیانت

رای صواب برداشته شده بدبختیهای این جوان قبول صواب

شاه را الیه مدار الیهی جمیع امور کلیه قوه کافیه از ارامل غایت با کمال

چه اخذها بکرده و به بیغامات شبهه ناک چه مؤاخذها کند

هر کس شد   در بلاد خارجه هر نظم آن سر با سیر

آفاق را گرفته از جنس حیوانات موذیه گردو رد پای بازگشتند

که ذره به بازوی غیرت ایشان قوی است و حفظ امنیت و آبادی راه مملکت
با ایشان واگذاشته و دفع حیوان موذی را از امور فوریه میدانستند و ادرار
هدف تیر و گلوله خواسته‌اند که در ایران برای حیوانات موذیه
همان عیب دشمن مشکل می‌شمارند اعوان و انصار بهم میرسانند برای حفظ آنها
وجوه و عایدات این اشخاص خاصه آنها را در عوض امور پسندیده تر دانند و نتیجه این
اسباب را به دیده حقیقت مشاهده میکنند با لحاظ طبقات در نوروز دیده است
کلیه کارها را نقش بر آب میدانند و تر صد ند صد علاء الفطر رشته
امور از کلید گسیخته شود بهمین سبب با همه کس راه مماشات دارند
سفارت‌ها حاضر است که اگر موقعی پادشاه ایران

درچاره

در چاره کارهای از هم پاشیده دولت حاضره از او سؤال کنند
جواب بگوید در شروط با تغییرات جناب آقا و این جوان بغیر قوه کار ندید
یکنفر زردشتی از کرمان آمده بود بشکایت بیست نفر
بلکه بیشتر از آدمهای قوه کاذبه را در کرمان و دم کشوان روح و کبیر اهلاک
بعضی بیچاره دکتر الملک کاملیت بین یدی البیان عرض تسلیم چاره نمیدید
و جناب سپهسالار سالار معادل یک لیره حیات یک جایزه الدعامات
در روغن بجوم نامه برای حکومت برازنده داده و در مقابل این خدمت
و حضرت سپهسالار بعضی بنرده روزنامه تا خبر مبسوط به خط مشاعی الدعمات اند
بهمه ولایات متمدد است

از ارباب عقل و تجربه توقع داریم با عقاید مغرضانه همراهی نکنند و بما بگویند
بعد از آنکه خلاف و هرج و مرج امور ملکی با نمایان گشت تکلیف اهالی ممالک چه خواهد
بود جز اینکه برای کسب اصلاحات و نظم ممالک یک مجلس بزرگ تشکیل بدهند
در اقتضای اینکه آن مجلس عقلا و غیرت چنانچه اهالی ایران در اثنای
گذشتن حیات شان بکرات فهمیده اند این مجلس صلاح الله اعضا را
تشکیل خواهند داد ما هم وعده صریح میدهیم که نتیجه این مجلس نظم و ترقی
دولت است و اگر مجلس را فقط این حقه عضو بی تنزیف
ببینند حرف مجلس را مختصر کنند به پست ترین پایه فروع
تمدن یعنی گشودگی آب و نان در این اوقات نقل مجالس است

در سر شهر مدارس و این مسئله را انقلابیگی بی رتبه مردم از بسکی
بمیرند ما صاحب عقل و غیرت در هر اداره عالم بتجربه رسیدن تحقیق خود
مقرر که چه پیرا شود و به مقتضای حقوق ملی ممالک ایران را از شر
این تاخت کنندگان ایمن کنند
سفارت ما از مصیبت وزارت جنگ ایران اطلاع
کسب کرده اگر همه آنها را در این اوراق درج کنند
باعث قساوت القلب باشد شنیدن آن را اما در این حقوق امور قشون
ما این مختصر است با جمله های از خواص شان شود ثبات قدم
و ورزیده های خود را در جنگ نمیدانند و ما در سر شران الآن

طرب است و این از اهل طلب یکی در میدان شش گمان بازی میکند

و دیگری در ایوان ارک بطلب کاری مشغول است یا شبها با بصیرت

و فیروزی کلاه کج می‌کشد و یا از راه دلسوزی بصورت اجزای حقیقت طالبانه

در حضرت ملوکانه هیچ پوشیده نیست معاملات خصمانه در این

دو وزیر با یکدیگر دولتانه بجنگ بزرگی معروف است نه بخیرخواهی

و صرفه جوئی خود فروش نه یا با دیگری در جنگ است لیکن چون

و اگر کسی متفق یکی گاه زند هیچ کدام سر بنهند و لب می‌خندند

دشمن یکدیگرند و بحقیقت یارند

از روی سازی نظام این اختلاف و جدال مزدوران را باور که در طریق

فیروز میرزا نصرة الدوله است

خوف و رجا ضلالت و هدایت سلوک دارند فریق فی الجنة

و فریق فی السعیر از زندگی این دو منصب بی شخص رسید الحق

دولت ایران خود را هیچ نام می‌رسند هیچ منصب بی سالکی

و استحقاق یکی داده نشود و ریاست کلیه در بحر کسی معروف بود

از این طعن نجات یافت زیرا هر این دو وزیر یک دقیقه از تحریک

و تحریر و زحمت دست و زبان فارغ نشسته‌اند حمله‌شان از بالا شد

و مسدم ... از قوه کافی به نیز تحفظ مساعی و اعانت

دروغی شنیده‌اند چرا اسعاد و امداد می‌شنند و همه همتشان بهمان قوت

مصروف است نه با تمام عهدی قشون از ابواب ثلثه علم خدا

در اصل الجنس و حفظ الجنس و سوق الجنس است همان قصص شکنجه و تعذیب
روحانی اقتصار که در فصل ما است مزمومه لهیبانی عذاب جسمانی چون کشتن
تحریک در زر خیانت موکول است و این عذاب مرکب است
از سنگسار و سوزانیدن و ... سوزانیدن جا و در ترتیب سنگسار
کردن سر بریدن اگر تحریک در زر خیانت شدید الاثر و معتبر
افواج مقصود در آینده شهر طلبهای قدیم و در ضمن تعقیبات جدیده
زنده شود پس باید پیش بیافتد و اگر تحریک از نتیجه مقصود
قاصر آمد و سر بریدن در ترتیب خاسر و خائب شدند حقیقت امر
در حضرت همیشه کشف شد و در زر خیانت مستمر است برای تعذیب

همان یک کتاب از تعلیمات او سر بریدن و ترتیب شوریده بعضی
اعضای آنها همه طعمه بارها نیست و تمامی املاک آنها و متعلقات شان
به معرض بیع نیاید و مبلغ جریمه اخذ نشود کسی را حد توسط و حق شفاعت
نیست در هر صورت مامول در زر خیانت تحصیل پیوسته لطف است
و فیروزی با او است تو گرد و بر دو اگر جفت و اگر طاق آمد
عذاب روحانی تحریر بر دور نشر کرد مخصوص شان
و این عذاب مرکب است از هزار چیز این جوان تربیت شد و هفت ساله
و هنوز خبر او با اطفال نابالغ است بخلاف ارباب قلم ایرانی
ریش خود را از ته نتراشیده آنچه از قشون برده و ته بشنید کسی از ریش او را

مقصود میرزا ... وزیر دولت و
که ... زاده ... بود
وزیر لشکر بود

بخشید لشکر نویسها امور چه بی زدن مجبور که به آلت مضحکه باشند

و خود با ضحک بلا تعجب منظور قدر است روح قبض مشق

تا یک تکه دور کند از بر جیب تا یک سه تا به کثر مکرر دارد

و یک نه تا به و از جیره تا یک بیست روزه موضوع مشق

و یک ده روزه و این ها بها بها بهای نیسی معروف شده

و درین کشور خود را معذور میدارد در قشون جدید است و اسامی آنها

و رود فر پاساله نیست

مگر دسته سواره آراسته برای مأموریت فوری مدبر

پادشاهی حاضر شد این جوان بهتر آنهایکه عادت محترمی نیست

و فقره نیست از جیبا و علیق مختصره ممکن بود بر رسم عالیجاب با آنها

بر بنفز مضایقه کرد تا موقع مأموریت از دولت قرض نتیجه

در منظور سنگینی اهالی حالت بود و فوت شد سواره هر چه داشت

از اسب و یراق و غیرها فروخت و خورده آخر الامر در کوت

فقر و درویشی بوطن خود عود کرد

در قشون ایران اگر ظاهر آرائی آسمان نیست اما از برکت این

جمله کتاب به وزیر لشکر در میدان او معاد نوشته در آغا

و افراد قشون به ضعفی باطن هم رسیده جمیع انهار الذات و عا

باید شمرد نه از ادعی و غا پادشاه ایران از زردی استی

گرو به دستگاه پلکوشیم و ملایک سیاه

نصف دخل این وزارت بحق الکوت آن امور برسد و نصف

دیگر با کمال صفحه باین دو وزیر باسم حق التحریک و حق التحریر تقسیم شود

در این وزارت هم شش وزارت مالیه دزدان زیردست برای

بردن حقوق نوکر رعیت شده و همه مأمورند و ولایات آنچه

بهر اسم و رسم از ارباب خارج شود تخریج ولایات آمده تمام

ضبط کنند و گوشت به این دزدان بدرجه ایست که اگر بو برند

در قصبه بلاد سرحدیه و بنادر ارباب حیا و جواب بکنند و کر

رسیده خودکشی میکنند تا خود او را خود شود لا ینبغی الی الکلام

ولایت خالی میباشد

روحانیت قشون ایران افسوس دارد و از اینکه پادشاه را در مقابل می

نمایستند با استماع این کلمات در تشریح حال اهانت گوش

فرا میدهد و این الفاظ رقت انگیز را استماع کند ما اکلت لقمة الا

وخلفها الف لطمة و ما شربت شربة الا و بعدها الف ضربة

این قشون با اینکه عبور خود را بر یک سرازیری پولهای می بستند

باید خود را از خیرخواهی و غیرت معاف نمیدانند و زبان حال

میگویند تا وزارت جنگ ایران با این خرف و کلف ملالات

پادشاه لیکن خود را مصارف قشون و مهمات حربیه ضایع نکنند

رعیت و سپاهی ایران تحق از شدت ظلم و تحمیلات ناگوار

یک حالت و هیئتی بهم رسانده‌اند که آنها را بهیچ چیز تشبیه نمی‌توان

کرد مگر بمریضهای بی‌رضاعت که مرگ را برای راحت روح خود

از دوای حسنه به نهند و در پادشاه یک بغلتی هم سیره که مجبور

نشود و مشغول در مقام علاج این کار برآید

لیس بازان ایرانی اگرچه سرش همان شعر موهوم است که مکتا به آن

کفاف حال بگذرد آنها را نمی‌کند و در سر جواب منع و تاخیر همین

بس تدبیری بکار رفت از طرق یان سنی تعیین شده آن رقم

آدم کمتر دیده شده در بدو امر تعبیه لفظ امانت که جزو لقب او است

کلوت

نان

لاعلاج اگرچه این صورت

بخدمت بیار نفر سپاه و بجماعت نمانگر است همین چه معنی

منصب را فهمید و دانست بوی ذهب و قضیه ادریا خان

مست کرده و دامنش از دست برفت خانه را از زمین رهائی

داده و خاطر از دهن تهی و دستی خالی و دید جامه فاخر در پوشید و کمر

فاره بربست و بکوچه علاچی زد تقدم چون رخ زبالا تا تلبیت

تقدم چون پیل رقعه برابر است و القصد یک مگه زد و اتک

بادو کلاه و تحویلداران سهیم خورده و خواب شد و با صرافان شهر

شریک سایه و آفتاب الفر وجوه را اندوخته کرده و هر چه

باد و سوخته بود با تجلی گذشت و شیرینی عقد و ترشی رود و شدی خو

تره مجبور و سربازها داد و شکه از ایشان قبض گرفت

امین حضرت همایون در این وقاحت و بی‌شرمی با نطقهای گستاخانه دولت از اعتبار خرج

واضح میکند دولت ایران در مطالبه حقوق حساب خود عاجز است

و ناچار است از اینکه آدمی شیرازی منتخب کند و لقب به او بدهد تا مردم را

عقب کند زیرا او ریاست کلیه آنچه حقوق حساب دیوان است

بدستیاری دزدان دفترخانه یعنی قوچیان باتقی الله گران خرج جمع‌آوری میکند

در خبرهای بیجا صاحب الوصیه را بپای دیوان میگذارد و قرعه وصی از آن بام

اینچ دیوانه نیز زند

رجوع ملبوس نظام بیک ترتیب شده است محمود دو ابخصال مرضیة الله دول

محمودخان دارکوز ناصرالملک

و ولتیدا

پلتیک ایما که او اقتصار کرده و حامی سفارت فرانسه و روس را

بصنعت ملبوس اقتصار کنند و این کار را بسیار کارها ترجیح و تقدیم دهد

ضَیِّق عَلَیه الفضاء و فَوَّق علیه السماء تو هر زینت که خواهی جامه می پوش

من از آن قد موزون می شناسم لباس خوب رجیع پوشیده با کمال

خضوع میگوید کیست تشنه زندگان را از آب حیات ممنوع دارد بعد از آنکه به ما

شاهنشاه همه شانها را از تن خلع کرده حکم ملبوس را نیز داده هر چه به اهمیت

ملبس کنم در خوشی کرباس و پشمی با هویت وطنی خرم خرم را

بدیهیات این را حتی میکنیم حسب المقطع ماه بماه حقه متعین میسپرند

اتصال اروپا از مستوفیان ریاست کلیه است گویا میرزا علی

مراد میرزا علی خان قوام الدوله است

تن یوسف است و دیده‌ها از حزن سفید شد بهبودی آن بسیار مشکل

و بهمین سبب از قرار گوش او تا عار دارد و تا قیامت با آنها کار از طول

آنچه دیده میشود بیان یکی است و نمونه آن لطف به حضور اقدس میرسد باقی دیگر

از شدت لطافت محسوس همگی نیست

غنچه لبت آشفته تر میگوید این فقره را شفقت بر پای فرزندان بر زبان نویسی نارا

بدست گرفته است با ناله غرق است و محو نظاره جانان فریاد میکنند

ای مسلمانان اگر غیر رحم نمیکند پای زبان بسته ما رحم کنند و عمر بیست فرزند چو

نجشیده اند و آتش آن کشته شده و درین تنها از آه تف غیبی نشنود

و اگر دور بالطف هم تنها فسار کار با دست زبان بسته است دولت

[illegible] ابن خاقان [illegible] الدوله لقب دارد [illegible] وخوش [illegible]

ایران از سکوت او کشته کرده تا آنقدر آدم نیست و علیق الله بهار

یوسف آباد را منتظم کنند

در روزنامه اخبار ایران آنچه منطبع میشود در بلاد خارجه اسباب صحبت

و خنده است و وزیر علوم مورد طعن مسطورات اوراق

روزنامه و مسطورات آن تمرد خصم و خشم ایران و تنبه اولیای

دولت را ثابت میکند و عبارات مصرحه روزنامه خبریه

و مواجب استعمال دائمه و جمع و آنچه از دولت نتواند باب برسد

در ازای حق قدمیست و حرفهای دیگر راه میروند و اگر از ایران

دولت کاری روی دهد تا از طرف شاهنشاه به تهیه ارض مخصوص باز آن

[illegible]

وعده نشود بهیچ خدمت اقدام نخواهند کرد

در یکی از روزنامه‌های ایرانی نوشته بودند چون حاکم اصفهان برعایا

خوش سلوکی کرد لقب جنابی باو دادیم با جبّهٔ ترمه مرصّع و حمایل

مرصّع و نشان سرتیپی چون نواب حسین بازرا خوب داد

رتبهٔ امیر تومانی مرحمت شد تعیین حکام دیگر در خور این استشهار نیستند

همچنان به بد سلوکی مشغولند و آن سرتیپ با نیل رتبهٔ جدیده نرسیده هنوز

از عادت قدیم خود پامال کردن حقوق نوکرات دست

نکشیده و البته این حاکم سرتیپ در اجرای این عادت مکررتر دیده‌اند

و بآن چه استیفا از هیچ اعتنا ندارند



در نمره ۴۲۵ روزنامه نوشته‌اند در عهد حسین خان قاجار اسباب

چرخ سکه را آورده بچرخ رسمیان رسیتی ملحق کرده در ازای این مرحمت

دانسته عالی وزیر علوم نشان و حمایل سرتیپی مشغولی داده دو نفر از همراهان

نشان یاوری و بباقی اتمام نقد مرحمت فرمودند یعنی از خان میرزا الیه

و همراهان او در خدمت نکشیده نهایت این چه آلت معطله هرگز در میان همراهان

با به یکی بداهت نمیکرده و ضرر اینچرخ نیچج آن چرخ علاوه مرشته

بوزارت علوم ایران چه بسا بشر روزنامه است

باید آموخت که در روزنامه‌ها اولاً از امور پولتیکیه خارجه و جهان منسب

خبری بیان کنند ثانیاً بدایر اولیای دولت را در نظم مملکت و منافع

ملک و ملت هر چه بایست اشاره نماید تا شاید اخبار حوادث واقعه را

ذکر نماید مثلا وقوع ناخوشی ها و حسن معالجات اطبا و تدابیر حفظ صحت

و سفینه واقع شدن ادویه جات مجربه مستحدثه و شفا یافتن نفوس

و طعن و توبیخ با امراء و امنا و اشخاصی که در وقوع ناخوشی ها فرار کردن ایشان

سبب و جهت دلالت ساکنین بلد شده و مدح و تمجید اطبا و کسانی که

در ظهور حوادث خود را با ضعفا سپرده و یاری به رنجه فرض کرده اند

و اسباب قوت قلب خلایق شده هر چه نسبت به ایشان خدا را

رجال صاحب جاه و ثروت حال خود ترجیح داده اند و کذلک

ترقی امور تجارت در زراعت و تهیه امور تازه که در زمین کار شده و پیدا کردن

و ابتکار

و ابتکار انداختن معادن و جاری شدن قنوات و تشویق اشخاص به اراضی

بایره و غیر ذی زرع را دایر کنند و ترغیب و تحریص در اکتساب

علوم و فنون و صنایع و احداث مدارس و اهتمام در تربیت

اطفال و تهدید از رذایلی که در جمیع ملل و دول اسباب تخریب و تخطئه

دولت ایران شده و در اقطار عالم شهرت یافته و از تالیف

و تصنیف تازه علما و حکما و اطبا و هنرهای ایشان و خیالات جدید

اولیای دولت و سرکردگان جیش و هر چه با صحت علم و قدرت راجع است

باید نوشته شود روزنامه ایران از همه این فواید عاری و برهنه است

از هر چه سرود سخن چیست خوشتر است جناب آقا

چون این درجه و اعتبار را از تسعیر نان تحصیل کرده اند اگر میرزا عیسی را
منزلهٔ روح خود بدانند جا دارد و وصیت میرزا موسی در نظرش هست
این پیرو ولیعهد است از آن پدر با جماعت خباز عهد و میثاق بست
و خناق دلخواه نگشت تا قبایح اعمال او در نظر پادشاه قدری بیشتر
کشف شد چون نواهی راست لیکن نرخ نان بالا میرفت
نالهٔ مردم بسپهر اعلی رسید این معترضه و قیل و قال شکایات
اعمال او را پایمال نگرد با شکایات مردم و تفاوت قیمت نان
و تدابیر منتقمانه اولیای دولت را مشغول سیاحت و پادشاه را
خوشنود نمود فتنهٔ بزرگ بدست وزیر خوابید ثمرات این تدبیر

رئیس سبب لاری را گرفت و ریشهٔ دیگر را کند میرزا عیسی را
وزیر کرد آقا را در انظار کافه و بصیر جلوه داد حالا اگر جناب
آقا میرزا عیسی را بخود تقدیم ننموده هم در وصیت میرزا موسی
تقصیر کرده و هم در تمهید حفظ خود زیرا که شبکه و اسباب خبازان
بالوراثه بمیرزا عیسی رسیده اگر و نهی برای آقا دست بهم
حاضر ندر بهم معهود و شیوهٔ مألوف اظهار حیات کنند و لقمهٔ
تازه برای آقا ثابت نمایند
این دفعه هم بار به نفس ناطقه آن زمان لیسبه است بالفعل عقیده
فعال است و فعال باشد هر شفاهی از او ظهور کند کرامت

میرزا عیسی اغلب دهنش باز است

وجود آقا مغفور است آن السفیه اذا الم بنیه مامور پدر او بابان
سن و سال و دیانت ظاهر هیچ حرف نبوده لعابهای کثیفه
و بدعتهای منحوسه از قبیل خردزدی و غیره اضطرار و استیصال دولت
ایران را ثابت میکرد و بالاکرسن کبا بیرا ترک نکرد تا از تخته نرد
بتخته مرگ رفت از سلوک لجوجانه او خارجه و داخله نفرت داشتند
و بهیچ قانون وثوق نمیدادند و درست نمی‌آید بپای تخت سلطنت
و همین حکومت ناموس پادشاه و نشستن دولت و جمیع نجبای ایران است
هیچ شخص عالم نمی‌ارزد این ولد سرایه در سیئات اعمال
و افعال در کسب با هر فسق و فجور هزار لکه بر تربت پدر زده و جای هیچ حرف نیست

بتغار

پیشکار را از خلافه معنی پیشکار را در این دیده
انقد وجوه دیوان را در پیشکار قواه منحوره صرف کند و الان
سوای آن رشته یک تفریح را میسر و دو یک تب عاشقان
و مهره آید شده اند چند بن رشته دیگر بدست آورده پنبه
بر داشته و پیش میرود و عنقریب همه را آتش خواهد کرد
حساب بیرا عیسی با کرام الکاتبین است در این چند سال
پیشکاری و چند جور عامل بحواله خود همه چیز گرفته و بحواله دیوان
هیچ خبر نداده از وجوه شهر و خفر خندق و نهر آنچه ماخوذ کرده
از کاروز گذشته و ماخذان مغشوش است در لقب کرام و کاتبین اوهام

از جانب آن عاجزند

جمعی از چاکران دولت خواه درین تعدیات و زیاده روی
و پامال کردن حقوق خلق که از نیر اعظم و امثال او ظهور کرده
و میکنند خاطر مبارک را تسلیت میدهند که اموال آنها بالمآل
بدیوان اعلی انتقال خواهد یافت ما میگوئیم این اشخاص هم بی حفظ
تجربها کرده و البته برای حفظ خود تمهیدها نموده اند
حلم و صبر شاهنشاه را در فواید افعال نیر اعظم و تماشا کنند امکان بهتر را
باید توجهی کرد که بذوق و سلیقه وزارت مالیه مناسب باشد
شهر انکه وزیر مالیه پادشاه را بطمع انداخته باشد که آنچه این اشخاص

تحصیل میکنند بالمآل بدیوان خاص انتقال خواهد یافت این توجیه را
بعد از آنکه بالمآل ملاحظه میکنیم فقط راجع میشود بالقابی شخص وزیر مالیه
و صرفه حالیه او چند روز هم در قرق ایران تجربه کرده خود
و کلاه دیوان را خراب کند تا به چند دنیا بدست گیرد و دنبالهٔ
این عمر را اینقدر میکشند که نفوس ایرانی به اشتغال احدی لقمهٔ از غیر
شاه پر تهی دست بکشند و از برای محافظت جان و مال خود اسبابی
بچینند که بوزارت مالیه معلوم شود دنیا بدست گیرد بدر فرار
حاکم اصفهان و خراسان و مساعدتی که از ایشان بارباب اختصار شده
سبب آشکار در اعدام و هلاکت ثلث از نفوس این مملکت است

عدل و انصاف پادشاه اقتضا خواهد که این حاکم باید بدون عزل قرار

و ضبط جمیع ملک و مال و حبس ابدی آنها است و جزای همین

انتقام کشیدن از اعوان و انصار آنها است بدرجه که عبرة

للناظرین شوند اگر اینکه جواهری نماند و بمهلت و ابقای این حاکم

راضی شود وقتی از اندوختههای آنها سهمی باو خواهد رسید آیا معقولیت

این حاکم یقین اسباب غضب خدا است بخود آنها راجع است

یا با پادشاه پس پیش از وقوع واقعه عظیمه و خذلان شدید جمیع

بلاد ایران را فرا گرفته بر پادشاه واجب است حلم بیفایده خود را

بشتاب و عجله مفیده مبدل کند و این تاخت کند کار از راه بدر رود

سنین و شهور صاحب آلاف دگر و زرش اند بمقام مسئولیت بیاورد

و بپرسد اسلاف شما در ایجاد بدعت و تاختن رعیت

پدر شما بوده اند مخلفات آنها بقدر یک نیاز حقیر اند همه را جمیع

برای یکی از معروفات این شهر نشسته نبود این همه شقاوت

از کجاست همین که رشته کلام باینجا کشید دهنها باز ماند و خمیازه

بیایی پیش و جواب باشاره و ایما می افتد مومی الیه شخص ربانیت کلیه است

یعنی با باقی استیم بتقاضای او

هیچ آدمی که دولت را ناچار کند بابقای این اشخاص وجود شما را

بمنزله دیواری میدانیم که از سر شما حایل شده باشد این دیوار

میان قانون طبیعت و مانع شده باشد از اینکه امور تابع

یکقانون شود و نگذارد هیچ کاری بمقتضای طبیعت و حرکت جوهری خود

راه برود   بعضی از متملقین ایرانی که ما آنها را

قائلین دولت اسم گذاشته ایم کلمات جامعه برای حفظ

این حالت ضبط کرده و هر وقت اثر آنرا بیشتر دیده اند

بعرض اعلی میرسانند

تصدق شویم   کسی را ندارید هر چه نگاه میکنیم آقا وزیر اعظم

روی هم رفته ازین مردم بهتر و کاملتر ندیدیم بیغرضانه عرض میکنیم

رشتهٔ کاری بدست این مرد داده اید کارها هم بدست

از جائی صدائی درنیامده بحرف غرض آمیز مردمان مفسد عبث

خودتان را زحمت میندازید مردکه را دل سرد مکنید

سروش غیبی باشاه این میگوید ای کشندگان دولت ایران

از وجود معطل این شخص جز تعطیل امور و تحیر عقل و تمامی دولت

چه کار ساخته است اگر زحمت کم کند بچه دلیل اسباب زحمت

خاطر پادشاه خواهد بود

امثال شما را این جماد تهدید کنندهٔ نظم و ترقی دولت است

امتیاز جمادات بدو چیز است یا طبع بارد و رزین یا تمکن دلیل

هر برف پیری بر سر و صورت او ریخته و کاملا مبرّد شده

مقصود میرزا یوسف صدر اعظم است

دائماً باجرانان امر دلبر میبرد و دیگر قوهٔ جاذبه که مسکوک

وغیر مسکوک ربع مسکون را جذب کرده حتی ثلث

مال امواترا

از آنوقت که تفصیل تاجر افشار انتشار یافت که سیصد

هزار تومان ملک و مال آنمرحوم ببهانهٔ ضبط شدن ثلث او

تلف و ورثهٔ او سائل بکف شدند گریهٔ ما بر زندهای

ایرانی است که دچار رئیسی هستند که دولت ایرانرا

محتاج اجنبیه کرده باعث بدبختی عظیم ملت ایران

درحق این شخص که هیچ ملت هشیار نگرده غیرت خودرا

تاجر فرش
حاجی عبدالکریم براتی است

بکه طور

بچه طور ظاهر میکند و مسند ریاست را چه وقت

از خباثت این کلوخ استنجا تطهیر خواهد کرد دولت

ایران گرفتار بعضی از سیئات اعمال رجال خود شده

و رذل ترین عمل آنها ملت و رعیت را آزاد میکند و حق شدید

از تبعیت این دولت اعراض کنند همین ضبط کردن

ثلث اموال مردم است که رئیس کل جایز دانسته

و با کمال شوق جمع آوری میکند

رعیت هر دولت که دچار این قسم ظلمها شود برای حفظ خود

و اعقاب خود بمقتضای نص قواعدی که در حقوق

ملل ضبط است مرخّص خواهند بود در بدولت دیگر التجا کنند

و هیچ راه منعی برای آنها نیست

موافق قانون در حقوق ملل ضبط است هرگاه در یک دولتی

انقلابات و سلوک ظلم آمیز موجب رفع امنیت و تقلیب نظام

دولت شود اگرچه پاره دول بدخل و تصرّف اینگونه انقلابات

داخلیّه رخصت ندارند لیکن وقتیکه این مقوله تبدیلات

حکمیّه تجاوز از او سرایتاً موجب اختلال معاملات همجوار شود

اجنبیّه ولو جبراً مرخّص و مأذون میباشند در تفحّص و رؤیت

و تحقیق در مقام رفع انقلابات و تصفیهٔ آن برآیند

ولی دولت ایران با این ریاست

بیحرکت و قوّهٔ کاذبهٔ مجسّمه در میانه ادوار پادشاهی در دولت ریاست

آنقدر باخیر و برکت نشده در این چرخها متأثر شود از جملهٔ

حلل و اسباب ریاست کلّیه زایدالوصف بآن

مطمئن است وجود قوّهٔ کاذبه بهت بقا و دوام خود را

مشروط بوجود او میداند و او لطرفی متمایست با و میاید

مأمورین تبعهٔ خارجهٔ مقیم دربار پادشاهی هستند ظهور این

حالات را متقدّمهٔ یک تغییر کلّی میدانند عنقریب

در وضع ایران بهم خواهد رسید و هر یک برطبق نیّت

[illegible]

وکلای دولت متحابه بسطح میکنند و بخصوص در علاج این ناخوشی اهتمام

که در سرحدات شمالی و شرقی ایران حادث شده دواها

نشان میدهد که آنها در خود ایران یافت میشود لیکن دولت

ایران بحرف روسها آنقدر از نصیحت و خیرخواهی انگلیس

غفلت کرده انگلیس از خیرخواهی خود بالکلیه مایوس و پشیمان شده

حالا همان اهتمام را در شوکت و قوام دولت ایران داشت

در استقلال افغانها و افغانستان دارد

معاندت عثمانی با ایران یک معاندهٔ است که اصلاح آن

به هیچ معاهدت ممکن نیست قولاً و فعلاً در پی هتک آبرو

و بی احترامی

و بی احترامی این دولت است تخطیات سرحدیه و ظلمهای فاحش

که از صاحبمنصبان قرانتین عثمانی بوضیع و شریف ایرانی میشود

تصریح میکند که اهالی هیچ دولت را باخلق هیچ ملتی تا باین درجه

مخاصمت نیست و کذلک خبرهائی که در روزنامهٔ موسوم بروزا

منطبع است شاهد صدق است که دولت عثمانیه پریشانی

دولت ایران را نه تنها ببلاد خودشان شایع مینمایند بلکه میخواهند

در همه اقطاع ارض شایع باشد

روس در این احاطه شدیده علی الاتصال تقویه ها ضمیمهٔ خود تقویت میکنند

که در تهیهٔ بردن بلاد سرحدیه ایران برای او سکته رفته اند

در بندر جز اسباب خجلت تراشی آورده که سواحل شرقی
و جنوبی دریا را اصاف کند و در هر باب از انزال کشتی آتشی برده دهد
که آنچه املاک به بیع و شرط در آورده بطریق سهل تصرف نماید
فرانسه در تأسف است که درین ایام قدرت ایران برای او
مشغولیت شدید هم رسیده و قادر نیست که بتعلیمات مشفقانه
دولت ایران را بعاقبت کار خود آگاه کند
اهالی ایران آنها که عقل و تجربه داشتند بواسطهٔ شدت غیرت
و عدم اقتدار احتمال این حالات ناگوار را بر خود صعب
و مشکل دیده هر یک در گوشهٔ فرار شد بعضی در بدر ند

باز

و برخی در لتبره که برای اعادت حیات آنها منحصر است
توجه قلب و اعادت سیر پادشاه است و بس
ارباب عقول متوسطه که فقط بتقدیر قایلند و تدبیر را مثل
حاکم معزول میدانند بحفظ حالت حالیه صابرند و شاکر که مبادا
موجبات تقدیر و قضای تغییر آید که لازمهٔ حالت
وضعی ظاهر کند که ازین وضع لبس ناگوارتر باشد از بعدا
یا اشقیا شخصی منتخب شود که اغراض نفسانیه و دواعی خودبینی او
روحانیت را بالکل از مردم سلب نماید و از قبور بندگان خدا
صدا در آید که رحم الله نباش الاول زیرا که از ریاستها

در این اوقات در ایران متداول شده آثار عجیبه ظاهر و مشاهده میشود

چون جمادی را چنین تشریف داد بر دل عاشق چها خواهد کرد

جمعی که مقصد رشغل و عمل بودند بی اعتنائی رئیس کل آنها را

چنان خسته و کسل کرده که از تدبیر معاش خود بکلی نمی توانند برد حتی

اگر بالفرض یک امر بدیهی الضرر فوری الاثر مشاهده کنند

بیچاره و لت شده سکوت و خاموشی را بر نطق و خیر اندیشی

راجح میدانند و در محضر رئیس کل که بو الفضولان در تقریرات

لاطایل بر یکدیگر سبقت دارند آنها مستغرق خیالات خودند

و مطلقا سخنی از ایشان شنیده نمی شود

فقرای نوکر باب که مظهر سواد الوجه فی الدارین و فاقد دنیا

و آخرت شد یعنی آن طبقه که مدار یومیه ایشان بمواجب و مرسوم دیوانی است

و روزی ایشان بخزانه پادشاه حواله شده درین آخر سال که رحم

و انصاف وزیر مالیه رزق معلوم ایشان را بوعدهٔ موهومی

متعهد شده از بی سامانی و کثرت عیال و شدت طلبکار

حاضر و آماده اند برای بار آوردن هر قسم رسوائی و لتی

و ظاهر کردن بی نظمی بسیار مقتضی و هیچ مستبعد نیست که بزد و خورد خونی

و کشمکش منحصر طلبکاران انها با آنها در چند جای شهر قیل و قال عظیمی

بر پا و کار بجائی بکشد که دکان و بازار بسته شود

سفهای قوم یعنی کسانیکه حصول جاه و منصب را فقط بتخت
و اتفاق دیده اند تواضع را ترک کرده در مجلس ها متصدر میشوند
بسکوت و اظهار قلندری و درویشی و قساوت قلب
و لاف عرفان و سفید کردن مو مواظبت دارند هزار نکته
باریک تر ز مو اینجاست طایفه در لسنه اهل تحقیق
بخزینه دار لو معروفند و در حکومتهای عمده خاندانهای
قدیم را برچیده اند و از اموال رعیت و خزانه پادشاه است
درخانهای خود خزانها ترتیب داده اند این مکنت و ثروت
متضمن نکال دنیا و عذاب آخرت است چنان اسباب

احترام

احترام ایشان شده که پایه جلال اینها را از مقام نوکری بالا برده
و بدرجه مطاعیت و آقائی رسانیده درین هرج و مرج با عجله
و شتاب غریبی از شخص دندان ساز فرنگی دندان خریده اند
بجای دندان طمعی که ریخته شده بود دندان تازه نصب کنند و از این
سفره بی انتظار لقمه برداشته بزیر دندان آن لذت کنند

طرز آن چندی از اعوان و انصار ظلم و جور زده و بامروز دنیا
معتقد نه نفر دای عقبی ربایت کلیه حالیه زیاد مطبوع طبع ایشان
واقع شد و در استحکام آن جهدی دارند بخصوص آنها در نیات
و قسطهای خزانه و بعضی وجوه سریع الوصول تصرفات مالکانه

بهم رسانیده و در خرید و فروش بروات دیوانی مبسوط الید اند
در حفظ این حالت سعی بلیغ دارند اگر یک وقتی شعور آقا اقتضای
استعفا کند بالفاظ جبورانه او را اطمینان میدهند و نخستینکه پادشاه
و سهولت تکالیف و اضطرار مردم خاطر آقا را از خوف میرهانند
در تاخیر طلب نوکر جمیعاً از روی سند دیوانی و قبوض خزانه بابت
جناب آقا را با آن توحش و استنکاره در زیارت دستخط
مبارک داشت و داشتند نیمورق فاضلانه بعرض اقدس رسانیده
و پادشاه را ناچار کرده بمهلت ششماهه و ازین مهلت هیچ مقصودی نبود
جز تداخل مالیات نو و کهنه و اتصال معامله امساله با سنه آتیه

کاین رشته به بندیم بدان رشته کوتاه   عوام الناس ایران
از آحاد و افراد رعیت و کسبه و نوکر در کوت عریانی و کربت
بی سامانی هر یک بزبان حال شکایتی دارند نوکرباب از بینوایی
و بی توجهی رؤسا رعیت از شدت ظلم و جور حکام کسبه
از استیصال نوکرباب و سد راه معاملات پریشانی این
مساکین عرصه را بر ساکنین شهر تنگ کرده تنگ سؤال
از میان مردم برخواسته سائلین قدیم تسلیم صرف شده اند
در مالیات نطنز و جوشقان بلکه کامل بهم رسیده سائلین آنها
مسئول گداهای دولتشد شد سائل بعذاب واقع

جمعی از گداهای ولگرد درین دو سال باصرار میرزا عیسی و آدمهای او

بسئوال و گدائی مجبور شده اند شبها از رخنهای شهر تازه

هم رسیده اموال مردم را میبرند و راه چاره بر همه مردم

مسدود شد از ریاست کلیه پیاپی اعلان میشود که متمولین شهر

شبها خانهای خود را حراست کنند مثل اینکه در معنی سلطنت

را انحطاط نفوس است خلاء هم رسیده باشد

کسیکه این قوه و کفایت در ایشان نیست بشغل پست را

بشرایط نظم متعلق شوند کارهای بزرگ باشان بکف کفایت

هر یک مفوض شده همه آنها معوق است درین ایام فترت

میرزا سعید خان وزیر دول خارجه

ه بر رئیس کل تجر جمع آوری وجوه قرض الحسن هیچ تکلیفی نیست

طمع سرشارشان حرکت کرده سعیداً و شقیاً هل من مزید گویان

مشق صدارت میکنند ومن لم یعش الدنیا قلیلاً ولکن

لا طریق الا الوصال

از همه بیشتر مرد ظاهر الصلاحی است که از پس کوچهای امور خارجه

بساحت داخله رسیده نرم نرم و شمرده شمرده راه میرود

در پرده آه میکشد دماغ را از حالا بالا برده از هوای جبروت

و فضای لاهوت استشاق نسیم وحدانیت میکند اقتمار ورزی

وانا بالمنتظر الاعلی تا کرو صدارت عظمی را از تقریرات خنک

وتقلیدات سرد تر از یخ بلک آبجوزدن گلاب بقبقه

تحت به الطّمان ماءکنند اگر از ایشان سؤال شود که ازین

توفیر خرج که در دستگاه وزارت خارجه بهم رسیده و جمیع منسوبان

و نوکرهای شما صاحب منصب شدند و بدولت رسیدند

دولت ایران چه صرفه برده از روی اعتقاد بفرمایند کدام یک

از کارهای ما برای فایده و چه عمل در تحت قاعده است که این

چیزی آن باشد یا عیاری بمیدان بیاید که از عیار مردم بکاهد

و بر بار مردم آنقدر بیفزاید که ممات را بر حیات رجحان دهند

بلکه بیلان بروند و او بصورت مرغی شود بهمان حیله که در کرم پیله

درست علیخان معیرالممالک نظام الدوله

بکار برده

بکار برده نسل آنها را دانه دانه از روی زمین برچینند

و برای هضم این لقمه سنگین اگر نه سنگ آب شاه و هزار بلک

آبروی دولت کفایت نکند حاضر است که به برکت جناب

سید الشهدا علیه السلام عطش خود را با آب در دوش نشانند

و در باغ فردوس آسوده بنشینند یکقطره زآب شرم و یکذره وفا

در چشم و دلش خدای دانا است که نیست

یا بتجارتی مخمور مامور شود که مفاخرت او از وزارت علوم

و تالیف و تصنیف بهمان تصنیف معروف است و سلطان

و گدا را برقص می آورد و سامع و قائل را بوجد محاوره او

مرحوم نظام الدوله در تبریز دارای داند را زیارت سید الشهدا علیه السلام اصرار داشت.

زن مرحوم اعتضاد السلطنه سلطان خانم نام است.

بنجاره یکیسیم است که از مردر و حیاط اندرون او بهمه جای شهر
ممتد میشود حروف این مخابره همه قیمتی است و بعضی
معلومات دارالفنون امتحانات اطفال نابالغ است
وجه مبلغهائی که از بدخلی او بدخل خزانه ضرر میرسد هرگاه
ساقرا بالا برد مورد اشفاق والاست که از امتحان خوب
بیرون آمده انعام و اضافه مواجب دیوانی حق اوست
تجار ایران از برکت تعلیمات وزیر علوم همه فارغ التحصیل شده
راه تعطیل پیش گرفته اند بهمین سبب مستغنی توفیر دخل در گمرکخانه
ایران هم رسیده روزنامه گمرک ولایات شهادت میدهد

که این اوقات آنچه از بارهای تجارتی گرفته میشود صد پنج است
نه صد دو شکایت مباشر گمرک طرد اللباب است که کسی در صدد کشف
این عمل بر نیاید
یا در ماند که دولت شدت کند هر سن ناصر گوید لتبعض دوله
مستظهر شوده از نواده ساربان معروف است ع النغله
شهیر سلاح کند بقبض ارواح پردازد و آن خنجر خون آلود را
که در خانه بود در دست گرفته روی خود را شهرت کند و با واز تخفیف
شخص شریف که بنی عم اوست ازین قتل عام چشم روشنی دهد
واین الفاظ عربی العباره را مجلس حجاز قرائت نماید یا مستشار الدوله

مقصود میرزا حسن خان ظهیر الدوله از اهل ... سر دفتر ...

حاجی میرزا حسن خان مرحوم حاجی ظهیر الدوله
که چشم تیغ و دشنه را العدو نقش کرد

ونشار الله یا حاکم التربه وحادی الرتبه انت مستراح فی التربه

والتر شیر واباح تارکا الثوریه قد قامت الملة فی طلب ثاره

واحتاج الدوله الی متشاره علیک بتمهید الایاب لتنفیذ الدواب

یا این خواب راحت باشد از تخته

آستانه تن مسند ریاست متمکن نشوند آن شیخ جاهل و پیر گمراه

و آدم عاصی با عصای مرصع بهوای خواب و صدای آب

ع الطبیعه از گلکانه بدار الصداره تفرج کند و در یک چمن الطوعلین

با جاروب شدن عن صفحه ایران چنان پاک و مصفا کند

و اردو مرور اوراق خاصه صفحه کرده و به تماشای مطالعه شرین

و فرهاد وحشی مشغول شود

وجود این اشخاص و نظایر ایشان که هر یک در باطن خود شان

وعده صدارت میدهند تهدید میکنند مردم ایران را بضعف

خاطر پادشاه و قوت و قدرتی که برای ایشان در ضبط کردن

اموال و پامال کردن نفوس ایران دست داده و کفایت

صدر اعظم را شبعه در اجرای همین عادت دانسته اند و ما

بایشان وعده صریح میدهیم که حوادث متتابعه بممالک

ایران زور آور شد عنقریب صدارت را نه تنها باین اشخاص

تکلیف میکنند بلکه بجمیع آحاد و افراد ایران تکلیف خواهد کرد

حاجی آقا ابهری
ریش بلند داشت و جدیر الذرب
برد

ولکسی قبول نمیکند ای کاش این تکلیف ریش حاجی آقا ابهری را
میگرفت اقلاً صرفهای قدیم او اسباب نظم جدید واثر
جاوید میشد ولکن جدید لذة
ممالک ایران ظلمهای فوق الطاقه قطعاً اسباب
قطع رحمت الهی و آفات مزمنه و قحطاست چندان
مسلوب المنفعه کرده که تجار و اهل حرف و صنعت آن
از خیال کسب افتاده و تمام اهتمام واحدش جز تحصیل قوت یومیه
بهیچ کار نمیتوانند پرداخت روزیکه قوت یومیه ایشان
بزحمت تحصیل شود بولی نعمت حقیقی خود یعنی دهقانان زحمت نمیشد

رئیس کمتر در قلع و قمع دهقانها نیز تدبیر کرده
در بعضی هیچ جانوری نمیرسد اگر تدبیر او با تقدیر موافق شود دریم
دهقنت و فلاحت در ایران متروک خواهد شد و بعدها
هرکس ملکی داشته باشد ابداً بآبادی آن اقدام نمیکند بهتر است
از مالکیت آن هم تبرّی خواهد کرد تا همه املاک لم یزرع بماند
و ایران بوادی غیر ذی زرع موسوم شود ذمیمت این تدبیر را
بالغهای غلیظه ذمیمه آن است بیک شرح و بطی باید بیان کرد
در با بیانات مجلس عاقله مطابق باشد و آن بیان از حوصله
این نسخه خارج است

از وقتی این بی‌نظمی و ظلمهای آشکار در صفحات ایران ظهور کرد
اختیارات ملکیه این دولت در میان مردم توزیع و تقسیم شد
انتظام و انتعاش ممالک محروسه بجای خود چندی گفتنی نیست
بعهدهٔ صنف خبازان موکول گردید نرخ و کیل نان باراده
و میل ایشانست هرچه میخواهند از کیل میکاهند و بر نرخ می‌افزایند
واحدی را مجال حرف نیست قرص نانه از تنور طلوع میکند
بمنبر می‌برند و بعرشهٔ منبر میروند عنوان سخن میکنند
سخنشان همه از عصیان آدم است و شجرهٔ ملعونه و عوض
شان بر زگندم و قدوم گندم جدیده اگر آن گندم آدم را

از بهشت

از بهشت عدن بیرون کرد این گندم آدم را با اجر شهادت
بجنت خلد داخل میکند ناگاه از سکنه سوق بانگ
یا بشری بعیوق میرسد دهانهای بسته گشاده میشود و دکانهای
گشاده بسته دسته دسته میریزند و زیرهای نان را وقایه میکنند
اگر روزی قرص معهود از افق تنور طلوع نکند
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب قیامت گاهی طبیعت بلد
در دفع تقلبات این صنف بمنزله اخلاط ردیه اند قوت
میگیرد و کارزنان علی العمیا رو باصلاح میکند از تجدید مجلس شوری
خلط تازهٔ تولید میکند طبع بلد لابد از دفع آن عاجز میماند

واختیار خبازخیند درجه ازآنچه بود بالاتر برود

ضبط ثلث مال اموات ه املاک بیتیه است همه قباحتها را

ازنظر اولیای دولت ایران ستر کرده این اوقات

بر ضبط املاک مردم ه در معنی لغو کردن رسم زراعت

و دهقنت است همتی گماشته اند و لطایفه خباز اختیار

کامل داده اند ه با رئیس بسازند و ده تبا زند

ازجمیع دهات ارباب ه صاحب آن معین است و منال

دیوانی آن مشخص صورت عمل میخواهند و صورت

آبادی را محو میکنند ه صاحب ملک حاصل زرع را

بدیوان تحویل کند و مخارج سال خود را از قمر سؤال تحصیل نماید

درین تدبیر وجهی متصور نیست جز آنکه رئیس کل خاطر شاه را

فریفته کرده ه دهات آباد مردم را بتعجیل ویران و قلم تبیع کند

تا شبه خالصه شود و بضبط دیوان درآید

خیرخواهان دولت اظهار غیرت کردند ولی با کمال قدرت آن شان

با اقتدار خباز مقاومت نکرد اعتضاد السلطنه باغیرت

ه رهین و سمعک دیر شنوه آیت عقل و علامت حزم آوات

بنظم این عمل مأمور شد اعتضاد خباز از العالم امر دید

واز شجره گندم آیت نهی شنید از در استغفار برآمد

و استعفا کرد

سارق اصلاح قیچی کش آمد و نان و اکثر آتش سوزان داوم

تنور انداخت فرد ها کور بکور کشید چاره نشد او نیز راه

تهاون پیش گرفت مساعی او آب بهاون بودن بود

و مهتاب بکر بیهودن بطعمهٔ مقرر قانع شد طریق خاموشی

پیش گرفت و بخواب خرگوشی رفت

اعیان ولایت ارکان دولت را شفیع آوردند همه آن

از ادارهٔ جناب آقا مستعفی شود و بگذارند نظم این کار بعهدهٔ

جناب طبیعت مقرر کرد و تا مرلوح ضمیر پادشاه از کدورت

سارق اصلاح وقتی در ذبح حلقوم مکینه بعوض قیمه قیمه نموده کشیده بود معزول شد

شد

رانع ذهن

این فهم جزئی را اصلاح آن در خبط و خطاهای کلی اسباب

ترضیه بود تصفیه شود و صفحهٔ نان از سیاه دانه تخمها منیر گردد

درصفحهٔ ری پراکنده بود صاف و ساده گردد

جواب مصلحت اینان بمقتضای یک مصلحت بار بار آقا و

گفتگوی مجلس منوط گردید رقعهٔ ابلاغ منتظر شد مجلسیان

حاضر شدند صدر مجلس بقعود جناب صدارت پناهی اشارت

اهل مجلس برکوع رفتند قوهٔ کاذبه بسجود کرد پوزه بخاک مالیدند

آنچه کوزه بود لطراوید شمیم القوزه مشام مجلسیان را معطر کرد

بر روان لسان الملک شهره علم اشیا رشته دین خود را

جناب آقا بخرید القوزه تسلیه داد

ادا کرده … از حق نعمت اتابک در دیباچه کتاب اتابک برا
بد کر صدارت جناب آقا مغنون نمود این مجلس مرکب است
از اجزای متفرق الخیال و متشعب الاحوال در مسافت میانه
دل و زبان ایشان از آنجا آفتاب مساحت کنند نه باد شمال
اشعات آنها با سخنانشان نقع است نه با استحقاق عقل
درین مجلس آن رای مستحسن و مصاب است در از مصلحت
عمومی خارج باشد
اعضای مجلس بجناب آقا نائبی جستند هر زبان ناطق بود صامت شد
لفاصله کمیاعت علامت استنطاق ظاهر گشت یعنی ارادت

س ن الملک رحمت الله وقت
وقت دقیقه صدارت جناب اتابک را
در دیباچه کتاب شرح حالت
اتابک تا بای نمود [illegible]
۱

جناب آقا در … مجلس
سکوت … نطق را ترجیح داده
نوعی در وصف سکوت و عدم
… ناطقه …
سر …

جناب آقا حرکتی احساس شد معاون الملک بفراست دریافت
و خواست تشنگان مجلس را نطق خود را از علین بحیوان زیات
سیراب بود شربت آید دهد رئیس ابوالفضولان حرمله عصر
دیر فراهان در کمین بود و تیر فراوان در ترکش داشت
نخستین تیری که از شست او جست بدست معاون نشست
بیچاره معاون مشت را بدندان گرفت و اشک بدامان
ریخت و رو باسمان کرده گفت خدایا تو میدانی که حرمله
حرمله از روی لجاج همکاریست نه احتجاج عقل جنگ مغلوبه شد
چو بهای تیر حرمله هنجان در هوا متطایر بود و با عضای اهل مجلس

جل ۱۱

زخمهای منکر میرسانید منظورات اقدس در جنگ اوّل شهید شد
معلومات مجلس ملأ اعلی رسید بارگاه قدس جای ملال و حزن
حضرت آشفته حال شدند آخر الامر مسئله نان ردیف آب کرج
و وصی بروات و نظم کارها و ظهور حضرت قائم علیه السلام گردید
پس امر ملوکانه شرف نفاذ یافته این مسئله که مجید مسکوت عنه باشد
هم طریقه خط دیوانیان او را اصلاح کند
شاهنشاه روشن ضمیر عدیم النظیر بعد از آنکه تدبیر را از همه امور
منقطع دید پای بر بساط جناب اجلّ زد و دست بذیل
خدای عزّ و جلّ فراز ائمه انام را مدار هجرت کرد و بعزم

آن دیار

آن دیار که دار نصرت است همّت فرموده تولّای ایشان
در جذب خیر کمند رحمت و در دفع شر جوشن داودی
تا مگر آفتاب دولت از مطلع دیگر جلوه کند و انفصام ملک
با بدو ملّت انتظام گیرد و مغرب بر افق مشرق افق دیگر است
قائلین دولت را بنقمت تحقیق سپرد و چون این قبیل مسئله ملوث
راجع بود شخص واحد را معرض قصاص نخواست الکاشف
درین سفر موکب همایون بدیار عرب و فراز عجم توجّه دارد
این دو جمعیت ملازم رکاب بودند و در جوار ذالکفل نبی
بخواب میرفتند دولت ایران از شر کفالت ایشان

خنهی خواب آسوده نمیکرد

سال تحریر این خجسته تقریر که از روی حساب اسلامیان یکهزار و
دویست و هشتاد و هفت از هجرت حضرت خاتم و فخر بنی آدم
گذشته در تمهید اسباب سفر تاکیدی رفت این تحمّل مشاق
وقتی مالا یطاق در جنب خطرات حضر بس سهل بنظر آمد عزم ملوکانه
که اصلی مطلب بود با علام دولتی مستحب شد مقرر گردید مجلسی تشکیل یابد
اعیان دولت در حوزه گفتگو حاضر شوند و از فروع مطلب و فصول
مسئلت هر آنچه را مقرون بصواب میدانند در حضرت اعلی عرضه دارند
رعایت سپهر جناب آقا و رفر و غمز قوه کاذبه لمصران را حضور کرد

وصاحبنظران را

وصاحبنظران را مجبور به مکمّلات عزم ملوکانه را اتّباع بهات نمازله خود
نسخ نمایند رئیس بو الفضولان حرمله عصر این شهرآشوب که
بشهوت کتابچه نویسی شهره است و برای شیخ حسین آباد و یحکم دبیری
کتابچه مخصوص نوشته دانش بکمر زد مشت گاه آب گرفت در تنه کلی
بآب داد مکتوبی سربسته بحضور اقدس فرستاده در مثالب و معایب
این سفر بود پیداست که از شوره نسیم نزاید و از سموم فعل نسیم نیاید
پیش از آنکه مسطورات او معروض افتد بخط دیده و تقط شنیده یاقتن
وشهود پیوست که شقاوت حرمله متعدیست و از وزیر علوم
لازم زیرا که امتناع وزیر علوم از التزام رکاب که بون شهنشاه خود اورا

حسین آباد را که در راه حضرت
عبد العظیم ملک میرزا حسین
دبیر الملک است.

از سعادت این سفر محروم کرد و حرمله ملعون همه کس را
ممنوع میخواست ارباب فراست فرصت یافتند سوی
شادروان دولت تاختند از فواید عزم ملوکانه و محسّنات
این سفر فصلی بقلم آوردند و رمزی چند بسلاست آب و صفای
درّ خوشاب بنمونهٔ از مکنونات خاطر خسروانه بود درج کرده
بعرض رسانیدند از رنگ بیان و بنان ایشان اگر شکر نمک
خرید و گهر سنگ عجب نیست بآن سخنها تلخی ده شکر بود
و خجلت بخش گهر استغفر الله لما قد مضی واسئل الله العصمة فیما بقی
بر هوشمندان دقیق النظر پوشیده نیست

انکه

انکه درین اوراق ثبت افتاد بندهایم صفات راجع است
نه بذوات سامیه بزنند چوب اگر آن مرد زد بزنند که چوب زد
بر گرد زد ازین گرد و غبار که از اسب تازی وزرای مرخّص
برخواسته دولت ایران در یکجای بسیار تاریکی محبوس است
اگر وقتی راه خلاص برای او پیدا شود دشمنان نظم و قانون
جهدی دارند که از طرق عدیده آنرا مسدود شود هیچ یک
از سلاطین عهد تقدیر پادشاه ایران در ترقّی دولت و تربیت
رعیّت سعی و تلاش نکرده ولی از سعی و تلاش او ذرّه در
ترقّیات مطبوعه پیشرفت حاصل نشده بلکه قوّت و قدرت

دولت تنزّل کرده و نتیجهٔ معکوسی داده و سبب آن این است

که وزرای مزبور هیچ وقت راضی نمی شوند راه منصب

و مداخل و استقلال ایشان بواسطهٔ وضع قانون مسدود شود

اگر وقتی باصرار و سعی پادشاه بمتابعت

قانون اقدام کردند باخذ اصول قانون و تفریق قوّهٔ حکمیّه از قوّهٔ

اجرای حکم نپرداختند بلکه تمام حواس خود را مصروف

داشتند بتقلید فروعات و بی اعتنائی باصول و اشتباه اصول

بفروع تا به پادشاه معلوم کنند دولت ایران بالطبع

از قبول کردن قانون قاصر است و از اجرای آن عاجز

غیرت

غیرت حق شناسان اقتضا کرده شاه را از شبهه برهانند

و برهان عقلی روشن کنند دولت از پذیرفتن قانون

و اجرای آن عاجز و قاصر نیست و مدّتی دراز انتظامات

دول خارجه بیک بی نظمی بالاتر از آنچه بالفعل در ایران موجود است

مسبوق بوده و بهمّت اشخاص با غیرت و هیئات

مجتمعهٔ مردمان بی غرض همان بی نظمی باین انتظامات مبدّل شد

هنوز عنوان این مطلب نشده خودخواهی و نخوت وزرای

حق ناشناس یکمشتی بچانهٔ آنها زده صدای آن مشت

بگوش عاقلان ایران رسید و بایشان نوید مشفقانه داد

در مَن صمت نجی همان صدا تاکید کننده شد پادشاه را که پای
خود را از دروازه ایران بیرون بگذارد و به بینند دولت عثمانی
در آخرین درجه قبح تربیت بود از چه تاریخ دولت رعیت
کردستان و عربستان و سایر بلاد ایران را به تبعیت
عراق عرب دعوت کرده و بآنها از ظلم حکمداران ایران
چه صاعقه رسیده در هوای نامناسب و بادهای سموم عراق
عرب را بر ییلاقات خوش آب و هوای ایران رجحان داده اند
بعد از آنکه بادسام بر ایشان برد و سلام شد اصول دولت عثمانی
در طبع آنها چه قوه احداث کرده متدرجا اقوام و عشایر خود را

بآن دیار

بآن دیار جذب میکنند و در حکومت حالیه ایران
هر ولایت را دربسته بیک مبلغ معین بعاملین جور بمقاطعه
میدهد چه اثریست در بالاتصال رعیت ایران را به بلاد
عثمانی متنفر ساخته توفیر دهی عراق عرب بجائی رسیده در مهمات
جزئیه دولت عثمانی در حمله با ایران خواهد آورد فقط از خود
عراق عرب تحصیل میشود مجاورین عتبات عالیات هرگاه
اعلیحضرت شاهنشاهی را در مقام فحص و تحقیق ببینند فراریان
ایرانی را با اسم و رسم از سامان حضور شاهانه میکند رانند و فواید
مواد عشره را به سواد نشره دولت ایران شده در پیشگاه مبارک

تشریح خواهند کرد و چند نمره هم از روزنامهٔ مشرق و پیش هندیان

مجاور و سایر رعایای انگلیس یافت میشود با ترجمهٔ چند فصل

از روزنامهٔ زوراء در بغداد انطباع شده بنظر انور میرسانند

تا آنچه درین اوراق ثبت شده بغرض شخصی کاتب حمل نشود

در روزنامهٔ مشرق وضع حالیّهٔ ایران را بعهد

ضحّاک تشبیه میکند و میگوید سلطنت ضحّاک باز از روی یک

قانونی بوده و ظلم او حدّ و نهایتی داشته امّا سلطنت ایران

بعلّت بی قانونی و ظلمهای بی‌نهایت ممالک ایران را مثل یک

بیشه کرده پر از جانورهای درنده که طبعاً در قصد یکدیگرند و خود

این جانورها

این جانورها اختیار را از ید قدرت پادشاه بیرون برده

اطمینان مالی و جانی را از جمیع خلق ایران سلب کرده است

در ذیل همین فصل میگوید ملّت ایران از سنگینی چند عالمان

بی‌عمل و زاهدان دنیاطلب مرض کابوس مبتلا شده بمرتبه‌ای که حرکات

که درین ظلمهای بی‌حدّ و حصر که رفع آن فقط بعهدهٔ ملّت است

بهیچ حرکتی قادر نیست

و ریاست کلّیهٔ ایران بعهدهٔ عاجزانهٔ تقدیر مفوّض شده و طبع جاهلانهٔ او

وجود حیوان و انسان را بر وجود ظلم و بادنجان رجحان داده

ساحت وسیع الفضای ایران را بر اهالی مملکت شهر زندان کرده

وخود در یوسف آباد در حظیرهٔ قدس و مهد انس اوست بغرس
اشجار شغلی است و هنوز نفهمیده که تکلیف بالفعل او پرورش نهال
انسانی است عیب همچو آدم بی تمیز را ما تجدّدی بزرگ و وسیع
میدانیم که اگر در امور دولت ایران هیچ نقص نبود میگفتیم همین
یکعیب برای سدّ راه هر نوع تربیت و ترقی دولت کافی است
میگوید قوهٔ حربیه بمنزلهٔ روح طبیعی و حرارت غریزی دولت است
در ایران بمرتبهٔ ضعیف و مبهم است که نمیتوان فهمید دولت
مزبور حفظ داخلهٔ مملکت و دفع حملهٔ خارجه را باین وسیله خواهد کرد
یا بوسایل آسمانی و مواعید صادقهٔ میرزا نصرالله خدا

میگوید

میگوید وزارت امور خارجه مفتاح کشف معالی مخفیهٔ دولت
و مظهر جلال و قدرت پادشاه است این وزارت جلیله
چون از صورت پادشاه حکایت میکند حسن و قبح او فوراً
در خارج اثری میبخشد و آن اثر بلا فاصله بملّت برمیگردد و پادشاه
ایران الحق از وسعت و رونق این وزارت هیچ چه مضایقه
نکرده امّا ازین وسعت و رونق هیچ اثری ظاهر نشده
جز انکه وزیر امور خارجه را موجبات هندسهٔ طبیعی بانکبت
و متموّل کرده و همه جا خود را بیک صورت طمعی نشان میدهد
که هم نسبت بشان سلطنت ناقص و مضرّ است و هم نسبت

مصلحت دولت در انتخاب اشخاصی از طرف دولت به بلاد
خارج ابعاث می‌شوند این وزیر باید پر جمعی را اغوا و اضلال بکند
با آماده کردن یک مبلغی به خازن او باسم تعارف تادیه کنند
بحکم استخارهٔ جماع قرعهٔ ماموریت باسم آنکس بیرون می‌آید
مبلغ تعارف را زیادتر و زودتر ادا کند ازین مامور در تربیت
امور موکوله و اجرای مراسم ادبیه و تسویهٔ مهام پولتیکیه
تکلیف ساقط است و تکلیف لازم الادای او ترضیهٔ
طلب کارانی است که از ابتدا تا انتهای ماموریت
برای او بهم خواهد رسید و غالب آنها کسانی هستند که باسم

واعتبار

واعتبار دولت ما محض ترحم و تفضل بمامور مزبور
دستگیری کرده و میکنند و آخر متوالیا ظهور میکند
جمیعا از مولدات این حسن وقبح تازه است که نسبت لقبا
ایرانیها اختراع کرده و بفعل آن فتوی داده است
میگویند پادشاه ایران در علم و اطلاع بر فواید نظم و آبادی
و نتایج عدل و انصاف سرآمد همه و شخص اول و فرد
اکمل ایرانست و در بالاترین درجهٔ تتبع واقع شده معهذا
این مفتری نفس فتنه کرده و میان علم و عمل پادشاه
جدائی انداخته و امر بجائی منجر شده که اگر یک بی‌ترتیبی

قسرا تقلب مملکت را ویران کند نفوس آن مملکت را بهلاکت ساند

همین شخص تجویز مُشتی نفس و مبلغ جزئی در حضور پادشاه

میفرستد سالیان دراز در آن مملکت حاکم مطلق خواهد بود

میگوید بنونت علم و عمل پادشاه صفت

نصفت و عدل را که نتیجهٔ علم و قدرت است بپرده

مستوری برده و نظامات ملکیّه و معاملات حسنه را

نا مرعی گذاشته و امور را بهوای نفس تفویض کرده تکالیف

دولتی را از میان برداشته پادشاه در خاک ایران در خانهٔ

موروث اوست بآدمی میماند در خانهٔ بموعد معیّن کرایه کرده باشد

تعمیر خانه را از تکلیف خود خارج بداند

در مقالهٔ دویم میگوید تمام اهل ایران یا ظالمند یا مظلوم و

مظلومترین آنها پادشاه ایران است که در خانهٔ خود بکرایه

نشینی قناعت کرده و جمیع ظالمان قوی پنجه با معاهدات

خاصه همّت گماشته اند که قبل از انقضای موعد او را ناچار

کنند به بیرون رفتن

در مقالهٔ پنجم وضع حالیّهٔ ایران را با اواخر سلطنت هندوستان

متمثّل کرده و میگوید درین اواخر حماقت هند بپایه و درجه رسیده بود

که از همه اسباب دست کشیده و پی القاب افتاده بودند

وپیشتر این لقبها وقتی اعطا میشد که از سلطنت هندوستان

اسمی باقی مانده بود همان سال که از همه طرف بدولت هند

ادبار زور آور بود لقب اقبال الدوله بمن دادند و در سر

القاب بمعنی زن و مرد هندوستان یک ازدحامی داشتند

که از حوصلهٔ حروف تهجی خارج بود

هم در این مقاله میگوید خلق ایران قدر کنند از ارواح باطله

ونفوس عاطله واوهام کاذبه وملکات ذمیمه اطفالهم

کشیوخهم وشیوخهم فی العقل کالاطفال همچون کودکان هنوز

آئینهٔ روح ایشان از قعر خاک و آب بدن بیرون نیامده

نفوس

نفوس این ناقصان نیز در غلاف ابدان مغمور است و تراکم

ظلمت وجود ایشان بمرتبه ایست که مانع از تجلیات تربیت شده

هم درین مقاله میگوید تربیت عمومی ایران

بعهدهٔ ناقصانی چند مقرر است که جوانان با استعداد ایران را

که قابل آموختن هر نوع حرفت و هنرند بیک اجرت جزئی

اجیر خود کرده اند از طلیعهٔ صبح تا غروب همراه خود راه میبرند

و بآنها آداب بیکاری تعلیم میکنند از تعلیمات عمدهٔ آنها

این است که راه عبور را بر آینده و رونده تخت کنند

و بمحض خوش آمد آن احمقان مردم را با ایستادن مجبور نمایند

و دردعوتها میان مهمان و میزبان مایهٔ عداوت ابدی شوند

همین که روزگار جوانی این بدبختها بسر رسید عذرشان خواسته است

هنر و حرفتی هم تحصیل نکرده اند لابد میشوند گدائی

حسنات این عمر اظهار اعتبار و حشمت است یا القای

خوف و دهشت در نظر روسای ملت ایران نیز از مستحبات شده

در کوچهای شهر جار و جمعیت علما بعنوان اینکه شعار اسلام است

کار را بر مردم مشکلتر کرده در ته این بحث نصف خلق ایران را

در پایان عمر و ختم نوکری ناچار میکند بسؤال رجال دولت و رؤسای

ملت ایران هنوز جوابی قرار نداده اند در مقام مسئولیت بتوانند

بگویند

بگویند خبر اینکه بر سفاهت خود شان که سالها در شبهه بودند

اذعان صریح کنند

و هم درین مقاله میگوید معارف ایرانرا دیده ایم بامداد که از خواب

بر میخیزند با بخت خواب آلود و تردیدی که در حرکت و سکون

خود دارند لابد میشوند از ملاقات رئیس کل و خضوع بیفایده

و تصدیق بلا تصور و انکار بدیهی و تصویب اعمال بین النصر ریاست کلیه

ایران هم غالبا در چنگ یک حیله وری است که از فرط ظلم و شیطنت

مایه و ملکتی بهم رسانیده و تقویت آن مایه و مکنت و حیلها که در حفظ آن

بکار برده پادشاه را بحسن کفایت و اظهار بی طمعی فریفته

خود کرده و تا پادشاه ازین شبهه بر نیامده مردم ایران را

از اطوار ناملایم این رئیس خلاصی نیست

در مقالهٔ دوازدهم که صنایع غریبهٔ هر مملکت را تعداد میکند میگوید

در ایران صنعت جدیدی اختراع شده که چانه همه فرنگیها میخواهند

بفهمند و آن صنعت ساختن یکجور نردبان آسمانی است

که در او اسباب تعبیه شده بمحض آنکه پای آدمی به اولین پلهٔ

این نردبان رسید خود را در پلهٔ آخرین می‌بیند و این

نردبان هیچ جا یافت نمی‌شود مگر پیش وزرای نوخواستهٔ ایرانی

در مقالهٔ پانزدهم میگوید متقدمین از حکمای

طبیعی

طبیعی بر این جمله متفق‌اند هواهای موذیه را هرچه مشرقی است

از سواحل رودخانهٔ گنگ میدانند و هرچه جنوبی است از اعالی

بلاد یمن و متأخرین بر این‌اند که درین اعصار هوائی که حافظ

مرض است و موذی‌ترین همهٔ هواها هوای ایران است

که جمیع ایرانی مدقوق و مردهٔ متحرکست و بالفعل ممالک

ایران بمنزلهٔ یک شخص است که برای دفع اخلاط ردیه

دوای قی خورده ضعف بنیه با غلظت خلط او را از استفراغ

مانع شده

ملک ایران درین بیماری شدید و حالت احتضار ه

که بدیهی است بی‌روح از عالم ارواح صدائی می‌شنود که رجعت موکب
همایون کاشف از معاد جسمانی است و ورود مقدم مبارک
پادشاه از واردات روحانی بسط بساط عدل و داد از موجبات
معاد است انّه لبالمرصاد صادر آمده و نخستین چیزی که از ارادهٔ
علیّهٔ ملکانه ظهور خواهد یافت وضع قانون عدل است و حبس
وزرای مرخّص منکران معاد بر اعتقاد قدیم راسخند و نشاء اخروی
قایل نیستند که طبع ایران از پذیرفتن قانون قاصر است و اکثروا فیها الفساد
و خبر مؤیّد اعتقاد ایشان شده آمد جلوهٔ رحمات
آنها است که درین غیبت کبری ممالک محروسه مخروبه شده

وصدا

و صدا از کسی در نیامده و دویم مساعی مشکورهٔ میرشکار در ترغیب
سواری و صیدافکنی و تنفّر وجود مبارک از مقرّ سلطنت برسم معهود
و شیوهٔ مألوف و توجّه خاطر اعلی بتفرّج اطراف و صیدگاههای
معروف که تقدیم این مشاغل مهمّه بی‌شک سبب تعطیل ملک
و ملّت است و تفویض کارها بوزرای پیشین
هاتف غیبی میگوید اوّلاً سفر پادشاه زیاده از پنج ماه نبود و
درین مدت قلیل سیم تلغراف و مخابرات مفیده که از
اردوی همایون میشد اسباب حفظ ممالک و امنیت مسالک بود
والّا ظلمهای وزرای مرخّص رشتهٔ این نظم جزئی را هم از هم گسسته بود

ما انجا طرمی آوریم سفر افغانستان مرحوم

محمد شاه را که از یکسال متجاوز بود مالیات بقبط میرسید

مهمات حربیه بهرات میرفت همین پادشاه بسمت

ولیعهدی و صفت سلطنت با هدایای نیکو نیکولا امپراطور

روس را در کنار ارس پذیرائی کرد و وکلای دولت که مقیم دار الخلافه

و متصدی امور جمهور بودند در ازای خدمات مذکوره

خود را مستحق هیچ امتیازی نمیدیدند بلکه تشویش خاطر

داشتند که شرط خدمت کما یجب تقدیم نشده

ثانیاً میرشکار مرخص و بزیارت خانه مکه رفت یکمدتی

مشغولیت صید حرم او را از مجال رجعت نخواهد داد و این خود یک علامت

خوبی است بر استقامت خاطر پادشاه و حسن وزرای مرخص و صلاح مصلحت دولت

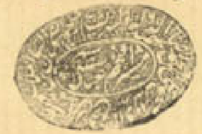
و صحت مزاج ملک و قوام ملت و انتظام احکام عقلی و نسخ فتاوی

نفس و آسایش رعیت و آبادی مملکت تا در میانه خواسته کردگار چه علت

۱۲۸۶
تحریرا فی شهر ربیع المولود

ز دوش منش بی بهره گردد چه ذکر گویم جز لا اله الا الله

ره ثبات کلاه نصیر و فرزند قرار یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود



قصیدهٔ حکمیه در ایامی که با شخصی بعقبی در سفر مازندران بعرض چاپاری مبادرت رفتند

عجب نیست گر از ادب با قیامم هر دو همچند ... که عقبی بود ادب آموز ما هم از ازل

کسی که سر کشد از طاعت خلق و عقد ... به پیش اهل خرد جانوری است لایعقل

مراد است که من در جوار عقبی وارد ... مجرد از هوس و حیله و دروغ و دغل

مصون ز مکر و فسون و بری ز جهل و جنون ... تهی ز حقد و حسد خالی از خطا و خطل

دلا بخلوت قدس و ولی که حضرت است ... هزار آیت رحمت بر او شده منزل

برای آنکه هوس انبر و دنیا ببر راه ... بر و حکایت شنیده جاحب جزای عز و جل

نشسته ایم فراغ گوشه در هر دو ... خلاص یافته از چنین آرزو و امل

نه طبعمان متأثر ز طعم شهد و شکر ... نه خاطرمان متغیر ز تلخی نیش و حنظل

نه از برای سو حب تقید کوشش و جهد ... نه از برای ثمر خلق تقصد جنگ و جدل

نه در تعب ز بقای بوی این نشیب و فراز ... نه در طرب ز تماشای سیر وادی و تل

نه شکوه از پی ادراک منشی کج ... نه ناله از دو جهان و قحط قسمت بیش

ز چشمه است که آبی امیر دار البرز ... و هر نسیم ره آورد جوی و جوی و جمل

ز قطره قاف که تسبیح وزیر ... به آسمان ز ماهی دریا و میوه جنگل

نه در فسح ز ملاقات حاکم ساری ... نه در شرف ز ملاقات عالی آمل

نه قید چاه در و بند پیرامن قاطر ... نه فکر قهر و تکلیف امیر پاینده

چه می‌خورند زبان است که از شر و شور ... چه می‌کنند زمین خورد و کان گوهر و گل

نه مضطرب که در این کیسه دار کوچ ... در آسیا همه و آخرش هیچ حرز و دخل

بحسب من ز چه شد مبتلا به رنج کنون ... محقق است چنین مستند لیار کتب

هوای رؤیت حضرت چو تشنه سوی فرات ... فراغ بال ز ماضی و حال و مستقبل

شرف ز حضرت آنکه ز اصطبار اوست ... طواف گاه ملوک و پناه دین و دول

به پیش روشن خورشید آسمان ذره ... به پیش رایش نقصان این جهان مجمل

شهنشاها ملکا ای که چاکران تو را / گذشت پایهٔ عز و شرف ز اوج زحل

هر آنکه در صف پروردگان تربیتت / همیشه بخت سعید است و طالع مقبل

چو دید دست نوالت چنین توان و زلال / فسرده خاطر شاعران مستمند و کسل

گماشت دیگری سوی مند درانه رای / خطاب آن سحاب خدایگان اجل

اگرچه مبلغ قیمتش دویست و پنجه بود / ولی بجاش به اشتی بالفضه است تنخه بدل

در عبقری است نهرزند و قابی همه چیز / گجا روایت ریشه معاش از مخلخل

تمام حق شیشه نه زد مر ثنای آن / چو غنچه لب بسی گفته ام سرود و غزل

ز رقم از پی آنکه بی آن چو پیمودم / چه می کشیده کرده بی باشطار مهمل

مهب ظلمت و جمعی فتاده از پی آن / هدیت راست عصای دو هیچ مشتعل

همه بمرگ قضیع و شریف متبشر / همه بنفس صغیر و کبیر مستعجل

یکی بکوبت فقر و یکی [illegible] / یکی بکشته و شوخ و یکی بکشته و بند

یکی بهیشه و یکی عارف و یکی عاجز / یکی ضریر و یکی اعرج و یکی احول

یکی لطیف و یکی اجوف و یکی مهموز / یکی صحیح و یکی ناقص و یکی معتل

یکی ز خشم گون ز کرده رخش و سپهر / یکی ز چشم نمودار کرده رنج سبل

یکی سؤال مفصل کند ز شان / یکی سؤال مشکل کند ز علت سل

یکی عریضه نویسد بر دعای دولت / که بار بار و نحیف و ذات معاذ نزل

! همه چو قسیله من عاملان دین بودند / در آن میانه منم با نفقه و دعای دول

عیال بار و زن فرو دم سحر آورد / سپید شکم ته پسر کاسه جراد و قمل

وظیفه که از این پیش داشتم رسید / ز کنج پای پا کار و کد خدای مهمل

بمن چو بی گزین پسر وظیفه فرو خت / چنان معاش کند تا بجای عقد احمد

پناه بخشیه یا از فضول شطحات / و زان حرارت اجزای آن ربا [illegible]

تا بعد ال همرای ضیف صندوق / بر یک صفحه بصفحه ز عقلی صیقل

عریضه داده بی مهر نه بر سر ته | هر آن خان که را نامه مهمی و نشسته گهر

بخط هند است در گوشه اش نوشته | در این ز کیف نخست است و نام او حقیر

عریضه مخفی و عاری ز وقف و را مجهول | و دستگیر شوای حضر پا چه بسته بیر

عریضه نه کی و قشر بطوی التزیر | که ثابت از همی در دهای این مختصر

هم ارشاد مت این داستان عشق قرین | هم ارشاد حقیقت اعلی قوم شوم دخیر

به پیش هر بیت لوحی ز راه عذر ثبت | هر بیت هر بیت کلا است همچو تیر ابتر

تقویر بر سر اسمی چو خط نسخ کشند | بقدر جان سپرد همچو طایر پرستند

وگر گرد او زنده با ضعف محشر | اگر شفیع شود صد پیمبر مرسل

طمع کنند ز شخص فقیر یک خروار | اگر بود همه سر سوم او یکی خرمهر

ز خون مردم عاجز مباش و بترس | ز لعنه گر ز منما بر نسبات عهد

به کیشان هست و دیات مرده و زنده | از این سبب ز رحمشان بر آب چه نیز بغیر

بقدر ذره

بقدر ذره و مثقال از همه نهند | هر آنکه ده دهد مبلغی قبض معین

با این عریضه شکری ز عارض مظلوم | پس از دعا که همه را به رسم تعین

به پیش نوخان گر نامه ای از کسی | ز روی عجز و تا ده دو دفع وقت معطل

چه آنکه کیفیت از قاروش ای عریضه نیازان | تو هم به انشای خویش ای هفته نامه کوک

گذشت هفته پس روح از ز قیمه | در آستانه او صرف گشته بجز ...

با تفاق شی خوانندش بجلوت گه قش | دوای کشی و اطالهای گر لکن نه اول

مهر ... مشتوفی ... غیب ... | شاهین خزینه ... ایشان دهد

چه کنند و ترسند و بند ... | همه ...

فلک ز چاره این قوم عاجز است نگر | دهد خوی عشق ...

سخن دراز کشیدیم و همچنان باقیست | حدیث مرد حکم چون قصه ایست طولانی

غرض چو حضرت امیر بر خود بخشد | دچار رحمت این قصه های لا ...

بمجرمان محوّل نمود و مجرم الملک   گفته به رشت گو برو تا بلیت دهند

گفته گوشه چشمی و خنده زیر لب   وزین رشت برآمده هزار نسخه [illegible]

در گوشه گیرم چون عقلی گویدم در گوش

بس زین مطایبه خیر الکلام قلّ و دلّ



این نسخه لطیفه [illegible]

[illegible]

